

**فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهش ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال سوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی هفتم، بهار ۱۳۹۱**

رویکردی جامعه‌شناختی بر آثار «طاهر وطار»\*  
(مطالعه‌ی مورد پژوهانه: رمان «الزلزال» براساس الگوی «لوسیان گلدمن»)  
دکتر صلاح‌الدین عبدی  
استادیار دانشگاه بوعلی سینای همدان

**چکیده**

شیخ رمان‌نویسی الجزائر، «طاهر وطار» از جمله‌ی نویسندگان معاصر است که می‌توان الجزائر را با تمام فرازها و نشیبهایش در همه‌ی نوشته‌هایش دید. رمان «الزلزال» از رمانهای مشهور اوست که در آن به مسأله‌ی «قانون اصلاحات ارضی» ۱۹۷۱ در الجزائر اشاره می‌کند. این رمان به نوعی بیان‌کننده‌ی اندیشه‌ها و دیدگاه‌های «وطار» است، زیرا که وی به سوسیالیسم به عنوان راه‌چاره‌ای برای درد و رنجهای الجزائر معتقد بود. جهان‌بینی پنهان اثر در ستایش اشتراکی بودن و بیزاری از فئودالها و اشراف بورژوا (طبقات سرمایه‌داران استثمارگر) است که باعث گونه‌ای رویارویی متناقض بین رخدادهای و مکانهای شهر و ضد قهرمان داستان شده که برخاسته از برخورد ضرورت بین اردوگاه دهقانان با فئودالها و اشراف بورژوا است. رمان «الزلزال» رمان‌پیکار گفتمان طبقات است. این پژوهش با دیدگاه جامعه‌شناسی «گلدمن» بررسی می‌شود که به دنبال پیوندهای ساختاری بین اثر ادبی و جهان‌بینی نویسنده است.

**واژگان کلیدی**

جامعه‌شناسی ادبیات، طاهر وطار، الزلزال، گلدمن، ادبیات الجزائر.

\* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۵/۱۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: s.abdi@basu.ac.ir

۱- مقدمه

ادبیات الجزائر در میان ایرانیان غریب افتاده است. با وجود اینکه روابط تاریخی و پیوندهای ژرفی با ایرانیان داشته و این آشنایی به سده‌های نخستین اسلام برمی‌گردد که جای پای ایرانیان با دولت ایرانی رستمیان (۱۵۶-۲۹۶هـ) باز شد و از دیگر پیوندهای مشترک بین این دو کشور اسلامی، روحیه‌ی ظلم ستیزی، قیام علیه استعمارگران و مستبدان که با رهبری روحانیت و اسلامی بوده است. بنابراین می‌طلبند که این پیوندها دوباره از سرگرفته و تقویت شود. (قادری، ۱۳۸۹)

در بررسی ادبیات یک جامعه، آشنایی با نظام موجود، زنجیره‌ی پیوندها، جو فرهنگی حاکم و به طور کلی محیط و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری ضروری است.<sup>۱</sup> «طاهر وطار» رمان‌نویس معاصر الجزائری حضوری گوناگون در متن رمان الجزائر دارد. او چکیده‌ای از تاریخ این کشور است، تاریخی که سرشار از درگیری‌ها و شکست‌هاست. او در دوره‌های استعمار فرانسه، انقلاب و استقلال الجزائر زندگی کرده است و در همه‌ی مسائل سیاسی و فرهنگی و... کشورش مشارکت داشته؛ لذا الجزائر را در هیچ یک از آثارش ترک نگفته، به طوری که می‌توان با آثار وطار، این کشور را با تمام فراز و نشیب‌هایش دریافت.

تاکنون بحثی تحت عنوان بررسی جامعه‌شناسی با دیدگاه «لوسیان گلدمن» (۱۹۱۳-۱۹۷۰) در آثار شیخ رمان‌نویسی الجزایر، «طاهر وطار» صورت نگرفته و از آنجا که آثار طاهر، شناسه‌ی خوبی از جامعه‌ی خود است، بر آن شدیم تا جامعه‌ی الجزائر و هنر وطار را در رمان مشهورش «الزلزال» مورد بررسی قرار دهیم که در آن به «قانون اصلاحات ارضی» پرداخته و از آنجایی که این رمان نوعی پژواک رخدادهای دهه‌ی هفتاد میلادی الجزایر است، این حوزه مجال نوینی است که در آن رابطه‌ی متقابل و دوسویه‌ی جامعه و اثر ادبی مورد بررسی قرار می‌گیرد و جامعه‌شناس می‌خواهد در این بررسی بداند که یک جامعه تا چه حد می‌تواند در یک اثر ادبی نمود پیدا کند و در عوض این اثر ادبی چه تحول و دگرگونی در جامعه ایجاد می‌کند که این تاثیر و تأثر را می‌توانیم در بررسی‌ای که در متن به آن پرداخته شده است، ببینیم. همچنین رابطه‌ی ساخت درونی اثر با ساخت فکری (جهان بینی) طبقه‌ی اجتماعی نویسنده را ببینیم. پرسش‌هایی که این پژوهش در پی پاسخ به آنهاست، از این قرار است:

- بازتاب جامعه و آسیبه‌های آن در رمان الزلزال طاهر وطار چگونه است؟

- بعد اجتماعی از ذکر «زلزله» و عنوان آن در رمان وطار چیست؟

- ارتباط ساخت اثر با جهان بینی نویسنده چگونه است؟

## ۲- پیشینه‌ی پژوهش

در این رابطه می‌توان به مقاله‌های «الطاهر وطار و الرواية الجزائرية» اثر «سید حامد النساج» و «صراع الخطابات حول القص و الايديولوجيا في رواية «الزلزال» للطاهر وطار» از «عمار بلحسن» در مجله‌ی فصول اشاره کرد که مقاله‌ی اول به صورت کلی رمانهای وطار و مخصوصاً دو رمان «اللاز و الزلزال» را مورد بررسی قرار می‌دهد، البته خیلی وارد جزئیات نمی‌شود. در مقاله‌ی دوم، «عمار بلحسن» با دیدگاه پژوهشگر اهل چک «جای لیتولت» به بررسی ساختار روایتی رمان «الزلزال» می‌پردازد و روی رمان «الزلزال» تمرکز ندارد، بلکه به آثار دیگر «وطار» نیز نیم‌نگاهی دارد. مقاله‌ی «الصفة والشبيه المتخفي مقارنة سيميائية في رواية الزلزال للأديب الجزائري الطاهر وطار» از حسین فیلالی به بررسی نشانه‌شناسی کلی این اثر می‌پردازد و این مقاله‌ها تنها مقالاتی است که به طاهر وطار پرداخته است. این پژوهش حاضر با تمرکز تنها روی این رمان به بررسی جامعه‌شناختی رمان «الزلزال» طاهر وطار به زبان فارسی می‌پردازد و در جهت تکمیل پژوهشهای سابق است. پژوهش‌های دیگر مورد بحث به بررسی عمومی آثار «وطار» پرداخته‌اند و هیچ‌کدام از آنها روی یک رمان متمرکز نشده‌اند. در این مقاله در قسمت کلیات از کلیات پژوهش یعنی قانون اصلاحات ارضی و سپس از جامعه‌شناسی ادبیات و جایگاه ادبی سیاسی «طاهر وطار» صحبت نموده و بعد از آن به پردازش تحلیلی موضوع رمان پرداختیم و در ضمن آن به سه طبقه‌ی درگیر در این رمان یعنی فئودال‌ها، بورژواها و کشاورزان پرداخته و در قسمت کشاورزان به بررسی مشکلاتشان یعنی؛ فقر، مهاجرت، بیکاری و انحرافات اخلاقی پرداختیم. سپس با دیدی جامعه‌شناختی به بررسی شهر «قسنطینه» پرداخته و سرانجام سبک و زبان رمان «الزلزال» را مورد کنکاش قرار داده‌ایم.

## ۳- کلیات

### ۳-۱- قانون اصلاحات ارضی<sup>۱</sup> در الجزائر

در الجزائر دو اصلاح کشاورزی صورت گرفت که یکی از آن دو، قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۹۷۱ بود. در این قانون همه‌ی زمینهای کشاورزی که مالک داشتند زمینهایی که تحت استعمار فرانسه بود و زمینهای غیر حاصلخیز و زمینهایی که غیر قانونی اشغال شده بودند، ملی

شدند و دولت نیز آنها را بین کشاورزان تقسیم کرد اما نه با مالکیت کامل. این قانون مشکلاتی را به دنبال داشت؛ مثل سرگردانی کشاورزان در این قانون و عدم آگاهی از آن، سیطره‌ی زمینداران بزرگ و قدرت آنها در طرفه رفتن از قوانین اداری و سرپیچی از آن و سوء مدیریت اجرایی در تعاونیهای کشاورزی که همه‌ی اینها باعث شکست این طرح شد. در واقع دولت الجزائر به هدف مهم سیاسی خود که استفاده از ماشین آلات مثل تراکتور و همچنین استفاده از کودهای شیمیایی بود، دست پیدا کرد، اما نتوانست در رفع نیاز مردم و مرغوبیت محصولات کشاورزی موفق شود و نیاز مردم را برآورده سازد و این امر منجر به در اولویت قرار گرفتن هدفهای سیاسی شد که دولت بر کشاورزان تحمیل کرده بود.<sup>۳</sup> (الزبیری، ۱۹۹۹، ج ۱: ۱۷)

### ۳-۲- جامعه‌شناسی ادبیات

جامعه‌شناسی ادبیات، شاخه‌ای نوپا از جامعه‌شناسی است که رابطه‌ی میان آثار ادبی و شرایط اجتماعی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این شاخه به تحلیل تمام عوامل اجتماعی موثر در آفرینش آثار ادبی می‌پردازد و می‌خواهد بداند که جامعه چه تاثیری بر نویسنده و اثرش می‌گذارد، و در مقابل این اثر ادبی چه تاثیری بر جامعه می‌گذارد؛ چرا که این تاثیر دوسویه و متقابل است و ادبیات موجودی زنده و پویاست و همانطور که از جامعه خود تاثیر می‌پذیرد، تاثیر نیز می‌گذارد. با توجه به دیدگاه‌های «لوسیان گلدمن»، در این رابطه که به ارتباط ساخت درونی اثر با جهان بینی طبقه‌ی اجتماعی نویسنده می‌پردازد، در مرحله‌ی اول به ساخت مقوله-های محتوای یک جهان‌بینی (ساختار اثر) و در مرحله‌ی دوم به چگونگی ایجاد ساختارهای ذهنی به لحاظ تاریخی می‌پردازد و فاعل حرکت‌های تاریخی را طبقات اجتماعی و گروه‌ها می‌داند. (لودویگ، ۱۳۷۱: ۱۵)

نویسنده اگر چه اثر خود را با فنون ادبی می‌آراید، اما موضوع و محتوا و شالوده‌ی بحث خود را از اجتماع و واقعیت‌های جامعه برمی‌دارد و به عبارتی هنر انعکاسی از واقعیت است؛ چرا که آثار ادبی در هر شکلی که باشند، کم و بیش واقعیت‌هایی از اجتماع زمان خود را بیان می‌کنند. (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۵۸) «شمار کارهای جامعه‌شناسی درباره‌ی رمان بسیار بیشتر از تحلیل‌های نقد اجتماعی از متن‌های شاعرانه است. رمان موقعیتها و عملهای اجتماعی و تاریخی را نشان می‌دهد و جامعه‌شناسان از آن رو رمان را برتر می‌شمارند که بُعد دلالت‌گری و مستند آن آشکارتر از شعر است.» (آدرنو، ۱۳۸۱: ۱۷۶)

از آنجایی که «لوسیان گلدمن» از ساختگرایان است و این مکتب به این فرضیه تکیه دارد که هر رفتار انسانی، کوششی است برای دادن پاسخی معنادار به وضعیتی خاص و به همین دلیل گرایش به آن دارد تا تعادلی میان فاعل عمل و موضوعی که عمل بدان مربوط می‌شود یعنی جهان پیرامون آدمی برقرار کند. از طرفی دیگر تلاش می‌کند تا مناسبات ضروری میان پدیده‌ها را آشکار کند. همچنین یکی دیگر از ویژگی‌های این مکتب پرداختن به قهرمانی اهریمنی که از آنها به عنوان «قهرمان مسأله‌دار» یاد می‌کند و از خصوصیات این قهرمان، اعتراض، مشکل زاپودن درحاشیه قرار گرفتن است. (گلدمن، ۱۳۷۱: ۲۶۰)

### ۳-۳- جایگاه ادبی و سیاسی طاهر وطار<sup>۴</sup>

فعالیت‌های ادبی در الجزائر با تحولات و پیشرفتهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن همراه بود. رمان یکی از فنون ادبی است که بیشترین ارتباط را با جهان بیرون برقرار کرده و اسلوب و ماده‌ی خود را از زندگی اجتماعی مردم می‌گیرد؛ به طوری که اگر رمانهای سرزمین الجزائر را از نظر بگذرانیم، در خواهیم یافت که این رمانها همه‌ی مسیر انقلاب الجزائر را شامل می‌شود.

همه‌ی منتقدان معتقدند که تولد رمان الجزائری به زبان عربی بسیار دیرتر از رمان عربی در مشرق زمین است و میلاد رمان الجزائری را در دهه‌ی هفتاد با «ریح الجنوب» «عبد الحمید بن هدوقه» و «الزلزال» «طاهر وطار» ذکر می‌کنند و رمان «الزلزال» جزء اولین رمانهای هنری است که به زبان عربی نگاشته شد و مرحله‌ای از مراحل دگرگونی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در الجزائر است. (سلیمان، ۲۰۰۳: ۵۷)

از مشهورترین ادیبان عرب که ماده‌ی خام رمانهای خویش را از اجتماع واقعی می‌گیرد، شیخ رمان‌نویسی الجزایر، «طاهر وطار» است و از مشهورترین رمانهایش نیز «الزلزال» است که از برترین و پخته‌ترین رمانهایش محسوب می‌شود؛ چرا که نویسنده آن را از واقعیت الهام گرفته و بیشترین ارتباط را با مردم و مشکلاتشان برقرار کرده است. این رمان در مرحله‌ی تاریخی، «اصلاحات ارضی الجزائر» را در برمی‌گیرد که یکی از چند قانون<sup>۵</sup> کشور الجزائر است و هدف از آن تغییر زندگی روستایی و از بین بردن فاصله‌ی طبقاتی بین مردم شهر و روستا و همین‌طور عقب ماندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بوده است، تا اینکه هیچ تفاوتی بین مردم شهر

و روستا دیده نشود و در کل هدف از این قانون پیشرفت و شکوفایی و آزادی کامل مردم الجزائر بود. (مصطفی، ۱۹۸۱: ۱-۳)

«طاهر وطار» در بیشتر آثار خویش متن جامعه و واقعیت‌های اجتماع را شالوده و اساس بحث خویش قرار می‌دهد. وطار با وجود اینکه از افرادی بوده که در انقلاب مشارکت داشته و جانفشانی‌های زیادی کرده، ولی در مقابل هیچ چشمداشتی به منصب یا رانتی نداشته است. (النساج، ۱۹۸۲: ۲۵۵) وطار بیش از ۲۰ سال مسؤل «انجمن فرهنگی جاحظ» بود و با بیان رویکردهای فکری و سیاسی‌اش، واکنش‌های بسیاری در میان قشر فرهنگی الجزایر برانگیخت. (ن ک: امین، ۲۰۱۰: ۵-۱)

«وطار» که در هیچ یک از آثارش «الجزائر» را ترک نگفته و واقعیت‌های آن را در رمان‌های خود جای داده است، این بار در رمان «الزلزال» که ساختاری سیاسی- اجتماعی دارد، «قانون اصلاحات ارضی» را مورد تحلیل قرار داده است. این رمان به نوعی بیان کننده ی اندیشه و عقاید «وطار» است، زیرا که وی به «سوسیالیسم» (اشتراکی بودن) به عنوان راه چاره‌ای برای مشکلات «الجزائر» معتقد بود. «وطار» طرفدار طبقات کارگر از کشاورزان و صنعتگران بود و بیزار از بورژوازی، صاحبان زمین و سرمایه‌داران بزرگ بود که می‌توان گفت که جهان‌بینی پنهان نویسنده در این نکته است. او با به تصویر کشیدن تیولداری بزرگ به نام «شیخ عبدالمجید بوالارواح» و عدم همدردی با او و رسوا نمودن اهداف و برنامه‌هایش و فروپاشی زمین‌داران بزرگ و اشراف بورژوا رمان تراژیک «الزلزال» را نوشت. او همانند جامعه‌شناسی کارآزموده، مشکلات اجتماعی به وجود آمده از این قانون را یکی یکی بر می‌شمرد و جامعه‌ی واقعی «الجزائر» را در این دوره به تصویر می‌کشد و در حقیقت به آن اعتراض می‌کند.

#### ۴- پردازش تحلیلی موضوع

##### ۴-۱- موضوع داستان

داستان در فصل نخست با «شیخ عبدالمجید بوالارواح» آغاز می‌شود. وی مالک زمین- های زیادی است و در روستا ساکن و مدیر یکی از دبیرستانها است. بعد از غیبت ۱۶ ساله به زادگاه خود و خانواده‌اش، «قسنطینه» در روز جمعه‌ای گرم باز می‌گردد تا اندیشه و نیرنگش را در مخالفت با ملی کردن زمینهای کشاورزی اجرا نماید. دولت که می‌خواهد «اصلاحات ارضی» انجام دهد و زمینهای کشاورزی را ملی کند و از دست تیولداران غایب بگیرد، و به

همین علت به یکی از خویشاوندانش دلیل سفر و برنامه‌ای که درصدد آن است، اینطور فاش می‌کند که زمینهای تحت اختیارش را به صورت ظاهری روی کاغذ بین خویشاوندانش برای فریب دولت تقسیم می‌کند: «جئتُ أسبقهم؟ - من - الدولة؟... اسمعُ! سيسطونَ على أرزاق الناس... هناك مشروعٌ خطيرٌ، يهياً في الخفاء... نعم سينتزعون الأرض من أصحابها... يؤمونها... أقسمُ في الورق، الأرضَ على الورثاءِ حتى إذا جاءوا لإنتزاعها لم يجدوا بين يدي الشيء الكثير». (وطار، ۱۹۷۴: ۳۷-۳۶)

شیخ بوالاروح چون پسری ندارد، می‌خواهد زمینهایش را بین خویشاوندانش تقسیم کند. به همین دلیل باید دنبالشان بگردد و آنها را پیدا کند و سپس آنها را راضی کند تا نقشه اش را اجرایی کنند و این کار باید در زمان خیلی سریعی اتفاق بیفتد. چون این امر درباره‌ی سه هزار هکتار زمین است: «ليس لي أبناءٌ مع الأسف. المسألة ليست بالسهولة التي تظنُّ... على أولاً أن أعتز على أقارب، فلم أر أحداً منهم منذُ الحرب... على ثانياً أن أقنعهم بضرورة مساعدتي على تنفيذ المشروع، و على ثالثاً، وهذا هامٌ جداً، أن أنفذ المشروع في أسرع وقتٍ ممكن، فحسبُ الأخبار المتسربة، إن المسألة عاجلة... المسألة أعقد، إنها مرتبطةٌ بكمية الأرض. عندي ما يزيد عن ثلاثة آلاف هكتار» (همان: ۳۸).

به عبارتی می‌توان گفت که جرقه‌ی اصلی روایت، در خیر ملی کردن زمینهای کشاورزی و انقلاب کشاورزی است و روایت رمان با سفر «بوالارواح» به شهر «قسنطینه» و جستجوی خویشاوندان برای اجرای نقشه‌اش شکل می‌گیرد و هسته‌ی اولیه‌اش را پایه‌گذاری می‌کند. (بلحسن، ۱۹۸۹: ۱۳۴)

این رمان متشکل از هفت فصل بدین ترتیب است: «باب القنطرة، سیدی مسید، سیدی راشد، مجاز الغنم، جسر المصعد، جسر الشياطين وجسر الهواء» که به اسم پلهای هفتگانه‌ی شهر «قسنطینه» نامگذاری شده است. عدد هفت که راوی ذکر می‌کند، نوعی مرجعیت و حالت نشانه‌ای دارد (سیمولوژی)؛ گویی نویسنده می‌خواهد نوعی رویارویی متناقض بین رخدادهای رمان و شخصیت «بوالارواح» و مکان ایجاد نماید و همچنین عناصر داستان را با مونولگ‌های (حدیث نفس) تأملی، تعلیقی و تمسخرآمیز «شیخ بوالارواح» درباره‌ی شهر و ساکنان آن و فضای زندگی تودرتوی «قسنطینه» پیچیده جلوه دهد و این حدیث نفس ضد قهرمان داستان در داخل شبکه‌ای از اندیشه‌های ثابت جلوه‌گر می‌شود که حالت تکراری و بیزاری و تهی بودن

دارد و بیشتر به صورت فعل گذشته برای فرار از واقعیت حاضر ظاهر شده است. (صمیلی، ۱۹۹۵: ۳۰)

«ظاهر و طار» سه اردوگاه (طبقه) متخاصم را ترسیم می‌کند؛ مالکان زمینهای بزرگ که در شخصیت «شیخ بوالارواح» متجلی است و کشاورزان که بعدها دهقان شده و مشکلات و گرفتاری‌های که دارند و مهاجرتشان به شهر و پیامدهای ناشی از این مسافرت و اشراف بورژوا که در اشخاصی مانند «نینو» و «بلبای» متجلی شده و زمان حال و گذشته‌شان را ترسیم می‌کند. این سه اردوگاه در صفوف خود از تمام غنای تیپ‌های مختلف برخوردارند، تیپ‌هایی که در این پیکار با ابزارهای اقتصادی، عقیدتی، سیاسی و... پشتیبانی می‌شوند.

#### ۴-۲- اردوگاه زمین داران بزرگ (شیخ عبدالمجید بوالارواح)

زمیندار بزرگ «شیخ بوالارواح» است. «بوالارواح» فردی غیر انقلابی است که در زمان «انقلاب الجزائر» در کشورش نبوده، به «تونس» رفته و هیچ مشارکتی در آزادی سرزمینش نداشته و بعد از برگشت از «تونس» به «قسنطینه» نمی‌آید، بلکه وکیلی برای خود می‌گیرد که درآمد محصولات کشاورزی‌اش را برای او بفرستد. راوی، شخصیت «بوالارواح» را به عنوان یک تیپ شخصیتی خاص که دارای الگو و ویژگیهای خاص طبقه‌ی خود است، ترسیم نموده و تبارشناسی و تفصیل هویتش بدین ترتیب است:

از لحاظ اسم و کنیه، دارای نوعی حالت اسطوره‌ای - اسلامی و مردمی است و دلالت منفی او برگرفته از منفی بودن عملش است و به دلیل این است که وی شبیه غول، شیطان، اژدها، مار افعی یا آفتاب پرست است. پیشینه‌ی تلقی مردمی از بوالارواح یعنی کسی که روحهایی را کشته و به گردن خود آویخته است. شاید سمبلی که نویسنده دنبال آن بوده، بیانگر تعدد سران فئودال است. این قهرمان اهریمنی - که از اصطلاحات «لوکاج» است و «گلدمن» آن را «قهرمان مسأله‌دار یا پروبلماتیک» (Hero's problematique) می‌نامد - دارای ویژگی‌هایی مانند: بدون آینده بودن، معترض و مشکل‌زا بودن است و به دلیل اینکه مخالف جامعه است، در حاشیه جای می‌گیرد و کاملاً بر شخصیت «شیخ بوالارواح» منطبق است. (گلدمن، ۱۳۷۱: ۲۶۰) این معنای اسم و کنیه‌اش بود، ولی عملکرد خائنه‌ی پدر بزرگ و پدرش بدین صورت است که از پدر بزرگ شروع می‌شود؛ یعنی پدر بزرگش راه را برای ورود فرانسویها باز کرده و مردان جنگی در اختیارشان قرار داده تا فرانسویها به او و خانواده‌اش کاری نداشته



باشند و نشان لیاقت به پاس خوش خدمتی و کشتار مردم الجزایر به پدربزرگش اعطا نمایند. پدرش نیز در زمینه‌ی خیانت به وطن و هموطنانش راه پدربزرگ «بوالارواح» را درپیش گرفته و مردمان الجزایر را برده و سنگ می‌دیده و از آنها نوکرانی حلقه به گوش اجنبی ساخته و خود «عبدالمجید» نیز همان راه پدرانش را ادامه داده و افتخار را در نوکری بیگانگان اجنبی می‌دیده است: «جَدِّي يَحْكِي: أَبِي كَانَ عَظِيمًا... عِنْدَ مَا كَانَ الْفَرَنْسِيِّونَ يَدْفِقُونَ بِمَطَارِقٍ مِنْ حَدِيدٍ... أَرْسَلُوا إِلَيَّ أَبِي خُفِيَّةً: نُعْطِيكَ الْأَرْضَ. تَتْرُكُكَ زَعِيمًا فِي قَبِيلَتِكَ. إِفْتَحْ لَنَا الْبَابَ وَلَكِ الْأَمَانُ أَنْتَ وَأَفْرَادُ أُسْرَتِكَ... أَرْسَلْتُ أَبِي إِلَيَّ الْفَرَنْسِيِّينَ يُعْلِنُهُمْ: أُعْطِيكُمْ الْمَكَافِحِينَ وَأَعْطُونِي الْبَاقِيَ... فَتَحَ أَبِي الْبَابَ فَدَخَلَ الْفَرَنْسِيِّونَ الْمِنْطَقَةَ. قَتَلُوا كُلَّ قَادِرٍ عَلَى حَمْلِ السَّلَاحِ، وَحَبَلُوا النِّسَاءَ، وَعَلَقُوا لِأَبِي النِّيَاشِينَ. وَأَعْلَنُوهُ زَعِيمًا. وَأَعْطَوْهُ أَرْضًا كَبِيرَةً... كُلَّ الْأَرْضِ... جَدُّكَ كَانَ عَظِيمًا. وَرَثَ عَنْ أَبِيهِ النِّيَاشِينَ وَالزَّعَامَةَ وَالْأَرْضَ... أَزْدَادَتِ النِّيَاشِينَ فِي صَدْرِ جَدِّكَ، وَأَزْدَادَتِ مَرْتَبَتَهُ، وَإِرْتَفَعَ رَأْسُهُ. بَيَّدَ أَنَّ الْأَرْضَ إِقْتَسَمَهَا مَعَهُ الْمُسْتَعْمَرُونَ.» (وطار، ۱۹۷۴: ۲۴۳-۲۴۲)

«كان أبي شديد الحساسية لجزائريته، مع أنه كان لا يرى باقي الجزائريين، إلاّ خدماً وعبداً، وأحجاراً وادٍ لا تصلح إلا أن نمر فوقها...أبي، الأغا بوالأرواح، وجدّي الباش آغا بوالأرواح، جدّي فتح الباب لفرنسا، وأبى أخضع العباد لفرنسا، وأنا حاربتُ في المغرب وفي الشام، في حلب وحمص وطرطوس. كلنا نحمل وسام الشرف». (همان: ۲۴۹-۲۴۸)

شیخ بوالارواح در رمان به صورت تیولداری بزرگ نمایش داده شده که از مردم بهره‌کشی کرده و سودهای کلانی به جیب زده است و همه‌ی اینها نشانه‌ی طبقه‌ی اجتماعی است که بدان وابسته است. وی نسل اندر نسل خائن به کشور و مزدور استعمار و هم پیمان با بورژواهای استعماری صاحب زمین و بورژواهای یهودی نزول خوار بوده است.

از لحاظ جسمی؛ وطار، شیخ بوالارواح را به صورت ثروتمندی حریص و سیری ناپذیر با شکمی برآمده و هیأتی مضحک به تصویر کشیده: «أَسَدًا ظَهَرَهُ إِلَى جِدَارِ الْمَسْجِدِ، وَرَاحَ يَحْتَضِنُ بَطْنَهُ الْمُتَنَفِّخَةَ بِذِرَاعِيهِ...بَيْنَمَا شَفْتَاهُ تَتَمْتَمَانِ بِتَلَاوَةِ دَعَاءٍ، وَعَضَلَاتُ وَجْهِهِ، تَتَقَلَّصُ، وَتَرْتَخِي.» (همان: ۱۸) این حالت شیخ بیانگر شخصیت «دون کیشوت» است و از لحاظ ظاهری و لباسی نوعی پارادوکس در وی مشاهده می‌شود؛ چرا که لباسهای اشرافی ولی چهره و کلامی عامیانه دارد.

از لحاظ روانی؛ در رمان به صورت شخصی یک دنده، خودخواه، وسواسی، عصبی، عقیم و درگیر باخود، به دور از جامعه و واقعیت که در زمان گذشته زندگی می‌کند و به دلیل انقلاب

و پیامدهای آن در فکر زلزله‌ی قیامت مجسم شده است: «...زلزلة الساعة شیء عظیم. یوم ترونها تذهل کل مریضة عما أرضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى.. (الحج/۱-۲)» (وطار، ۱۹۷۴: ۲۰-۲۳-۲۴-۳۲-۳۳-۴۲-۶۰-۱۵۰-۱۵۵). این آیات یک و دو سوره‌ی حج است که نویسنده با بینامتنیت قرآنی به خوبی معلومات دینی خود را ظاهر نموده و از طرفی دیگر افکار دینی سلفی شیخ که خود را به اعتبار آیات قرآنی، فتووالی (آقا) از طرف خدا می‌داند و به همین دلیل در صورتی که خود آقا و سرور نباشد، دوست دارد زلزله‌ای نازل شود تا عباد و بلاد را در برگیرد.

اندیشه و جهان‌بینی؛ شیخ مردی دیندار و مدیر مدرسه: «أنا عبدالمجید بوالأرواح. مدیر ثانویة بالجزائر العاصمة. وعالم فی الدین والنحووالصرف». (همان: ۱۴۳) از نظر فکری قرون وسطایی است، چرا که ارزش‌های اخلاقی مانند شرف، عزت و هستی انسانی را با ارزش تجاری یکی می‌داند. وی همیشه آیه‌های قرآنی بر زبان دارد و در مورد رخدادهای گوناگون از قرآن شواهد می‌آورد. لفظ و متن قرآنی را تفسیر به رای و طبقه‌ی اجتماعی خود می‌کند و فرهنگ دینی خاص خود را دارد که اغلب با آیه‌های قرآنی در تضاد است؛ مانند: ملی کردن = بدعت / انقلاب کشاورزی = گمراهی / دولت = باند کفر و الحاد / تغییر اجتماعی = حکومت پابرنه‌های عربان / حکومت = اشغالگران روسی / صنعتی کردن = زندقه / عدالت = ظلم / توده مردم = قوم هاجوج و ماجوج - هوچی‌گر و غوغاسالار / واقعیت = زلزله / قسنطینه = قیامت - حشر / انقلاب مسلحانه = گذشته‌ی استعماری و یهودی / الجزائر یکپارچه = الجزائر قبایل و عربها، بربرها، ترکها و مغولها / تغییر سرنوشت خویشاوندان = نشانه‌ای از قیامت. (بلحسن، ۱۹۸۹: ۱۴۰) همه‌ی این سخنان و گفتارهای جاری شده که مضامینی قرآنی دارد یا به نوعی آیات قرآنی هستند، برای اثبات این است که ملی کردن با نص قرآنی منافات داشته و در تعارض است و این چنین فتوا صادر می‌کرد که نماز خواندن در زمینی که ملی شده حرام است. گفتار «شیخ بوالارواح» در رمان ویژگی دینی دارد که در ساختار جمله‌ها، گفتگوها، واژه‌ها، اصطلاحات و دلالت‌هایش جلوه‌گر می‌شود. وی با تلفیق آیات قرآنی، احادیث نبوی و روایت‌های دینی با اندیشه‌های اشراف از نوعی دوگانگی گفتار رنج می‌برد؛ چراکه چهره‌ی دینی که برای اقناع مخاطب، منافع و طرح‌های فتووالی خود را با مراجع قرآنی و نبوی تأویل می‌کند. کلام خداوندی نیست بلکه نوعی گفتار طبقه‌ای با لباس و ظاهر دینی است. وی برای توجیه منافع فتووالیش از آیه‌های قرآنی مصادره به مطلوب می‌کند؛ مانند وقتی که زنی گدا سد

راهش می‌شود از کلمات قرآنی استفاده نمود: «اسحبی يدك يا امرأة. لا حول ولا قوة إلا بالله. المصيبة. المصائب، من أين خرجوا، لماذا لا تعودون إلى قراكم ودواویرکم؟» (وطار، ۱۹۷۴: ۱۴) «لعنه الله، الشيطان الرجيم.. لعنة الله على الوسواس الخناس». (همان: ۱۷) یا هنگامی که رستوران دوست اشرافی قدیمش «بالبای» رادر دست انقلابی‌ها می‌بیند، با لحنی دینی تعجب و انکارش را از این رخداد بیان می‌کند: «لا حول ولا قوة إلا بالله. أحقاً هذا هو مطعم بالبای، الذي عرف الأغوات والباشوات والمشائخ، وكبار القوم، أصحاب الأرض والأغنام والجاه... (يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما أرضعت وتضع كل ذات حمل حملها، وترى الناس سكارى وما هم بسكارى) (الحج/۲) (همان: ۲۵-۲۴) در این مثال می‌خواهد کفرآمیز بودن حال و نادانی حکومت را شاهد بیاورد. یا در جایی دیگر نسبت به عدالت و کوتاهی در آن با حالت خشم و غضب به حکومت وقت، آنها را غاصبان اموال مردم می‌داند: «عليهم اللعنة في الليل إذا يغشى والنهار إذا تجلّى، إن كانوا يعرفون معنى للعدالة، هم الذين يخطئون للاستيلاء على أراضي الناس». (همان: ۶۴) یا اینکه «لعن الله حكومة الكفار والملحدين. أعوذ بالله». (همان: ۲۸) (أنا لقادرون على أن نبذل خيراً منهم وما نحن بمسبوقين) (المعارج/۴۱) (همان: ۴۲) گاهی پا را فراتر گذاشته و با تناص (بینامتنیت) علیه کشورهای همسایه و نویسنده‌گانش حکم جاری می‌کند و آنها را کافر محسوب می‌نماید، زیرا مانند شیخ فکر نمی‌کنند: «حی سیدی مسید، یدو کحی الجرایع، فی أولاد حارتنا للكافر نجيب محفوظ. الذي جبن المصريون عن قتله بسبب ما فيها من كفر وإلحاد، وسخرية بالأنبياء والمرسلين والملائكة». (همان: ۵۶) یا در جایی دیگر اهل شهر را که بر اموال اشراف و فتودالها دست‌اندازی کرده‌اند، مورد نفرین قرار می‌دهد و خواهان منقرض شدن دودمان مردم الجزایر و عقیم شده زنانشان است و احساس می‌کند این کشور فقط مال او و هم‌طبقه‌هایش از اشراف و فتودال‌ها است و اگر خداوند زلزله‌ای نازل نمی‌کند، به برکت وجود اینهاست و آنها را به زلزله آمده در قرآن هشدار می‌دهد: «إن زلزلة الساعة شيء عظيم... تذهل المرضة عما أرضعت وتسقط الحوامل، ويسكر الناس بدون خمر. لا يا سیدی راشد لا. إحمها ياسیدی مسید، كما كنت تحميها باستمرار. إرأف بالأبرياء الذين عليها، وعباد الله الصالحين الذين فوقها، والأخيار و الشرفاء الذين مازالوا فيها. وأرحها من الرعاع الذين يدنسونها بأبدانهم النجسة وبأفعالهم المنكرة. سلط عليهم طيراً أبابيل ترميهم بحجارة من سجيل.. أبدأ من هنالك من الأسفل حيث لا يزال الزحف يتواصل، ثم إصعد إلى قلبها واطهره. يا سیدی مسید... ولا تدعهم يُخربون المدن لينطلقوا نحو البداوى. سلط الخصى على رجالهم، والعقم على نساءهم، حتى

ينقرضَ نَسْلَهُمْ، وَلَا يَمَكْتُ إِلَّا النَّسْلَ الصَّالِحُ.» (همان: ۵۸/۵۹) «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا، مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَمَا تَأَخَّرَ، وَأَمْتَنَا عَلَى دِينِ نَبِيِّكَ.» (همان: ۱۰۶) فهم شیخ از زمین که آن را در راستای اطاعت از انبیای خداوندی می‌داند و این امر برای هر کسی مقدور نیست که دارای زمین باشد و مانند بعضی موهبتها نیست که به هرکسی داده شود؛ چراکه زمین یعنی شرافت و سروری و مقدس بودن. اگر به این انقلابی‌ها داده شود، آنها فقط ظاهر امر را می‌بینند و نمی‌دانند مالک زمین بودن یعنی چه؟: «الْأَرْضَ لِمَنْ يَمْلِكُهَا، لِمَنْ يَمْلِكُهَا، وَلَيْسَ غَيْرُ ذَلِكَ، وَمَلَكَتِ الْأَرْضَ لَا تَنَاتَى لِكُلِّ وَاحِدٍ، كَالْمَوْهَبَةِ كَالذِّكَاةِ كَالْعَبْقَرِيَّةِ. وَالْأَرْضُ أَرْضٌ وَلَيْسَ إِلَّا مَلَكَتِهَا مُجْرَدَةً، فَوْقَ الْغَنِيِّ وَفَوْقَ الْفَقْرِ، فَوْقَ الشَّبَعِ وَفَوْقَ الْجُوعِ، فَوْقَ ثَمَارِهَا وَتَنَاجِهَا. الْأَرْضُ أَرْضٌ. مَلَكَتِهَا تَعْنِي أَكْثَرَ مِنْ مَلَكَتِهَا. إِنَّهَا الشَّرْفُ. السِّيَادَةُ. السُّلْطَةُ. الْارْتِقَاءُ إِلَى مَصَافِ الرُّسُلِ وَالْأَنْبِيَاءِ، بِالنِّسْبَةِ لِمَنْ لَا يَمْلِكُهَا. وَهَوْلَاءُ آه. هَوْلَاءُ يَفْهَمُونَ الْأَرْضَ فَهَمًّا سَوْقِيًّا. فَهَمًّا شِيوعِيًّا. مَادِيًّا، يَفْهَمُونَهَا غَنِيًّا وَفَقْرًا...» (همان: ۱۹۰). همه‌ی این موارد دلالت بر منطقی دوگانه دارد که ساختارگرایان اساساً تفکر انسانی را بر این بنیان می‌دانند. (احمدی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۵۹). یعنی اینکه برای ما خوب است و برای دیگران مضر است.

تصور شیخ از حکومت؛ شیخ حکومت را نماینده‌ی تروریست‌های مجرم (انقلابی‌ها) می‌داند که براساس میل مردم رفتار می‌کند: «الملاعینُ. رجالُ السُّلْطَةِ. لا يَريدونَ أَرْضَنَا، إِنَّمَا يَريدونَ أرواحَنَا، يَريدونَ أَنْ تَقَعَ فِي الْهَلَعِ وَالْجَزَعِ، إِنَّهُمْ يَتَصَرَّفُونَ مَدْفُوعِينَ بِرَغْبَاتِ كُلِّ هَوْلَاءِ الْأَشْرَارِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَالتَّعْسَاءِ، مَدْفُوعِينَ بِلُؤْمِ الْعَالِمِ الَّذِي انبَتَقُوا مِنْهُ. أَنَا وَقَعْتُ فِي فَخْهِمْ. بَدَأْتُ أَحْسُ بِكُلِّكِلِهِمْ قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيَّ صَدْرِي، مَلَاعِينَ إِرهَابِيُونَ. مُجْرَمُونَ.» (وطار، ۱۹۷۴: ۲۲۸) او شخصیتی است دوستدار گذشته (محافظه‌کار) و دشمن تحول و انقلاب و مخالف و بیزار وحدت ملی و هرآنچه که انسانی و مردمی و معصوم باشد و در متن به صورت انسانی منفی و نگران نمایش داده شده که فکر دال بر زلزله او را به تکاپو می‌اندازد. (بلحسن، ۱۹۸۹: ۱۳۶)

سرانجام شیخ هنگامی رقم می‌خورد که خویشاوندان خود را برای اجرای نقشه‌اش نمی‌یابد؛ چرا که اولی شهید شده بود و خویشاوند دومیش افسر شده و کار مردم دست اوست و با افکار شیخ مبنی بر فریب حکومت موافقت نمی‌کند و خویشاوند دیگرش نیز به فردی انقلابی تبدیل شده که در دید شیخ، کمونیست و کافر شده و دارای افکاری نابودگرانه است و همه‌ی اینها نوعی احساس یأس و ناامیدی به شیخ می‌دهد که خود را مومن واقعی می‌پندارد و می‌-

خواهد خودکشی کند که موفق نمی‌شود و به دست پلیس دستگیر و روانه‌ی تیمارستان می‌شود: «جئتُ أقطعُ الطريقَ بينَ الحكومةِ وبينَ أراضي، بتسجيلها على أقاربي، شرطُ أن لا يحوزوها أو ينالوا ثمارها إلا بعد أن أموتَ. لكن يا سيدي راشد يا ولي الله، لم أعثر على أحدٍ منهم. الأولُ أُستشهد. والثاني ضابطٌ، ضابطٌ سامي يحلُّ ويربطُ،... والثالثُ آه من الثالث. بعد أن كان دليلَ العائلة نحو الجنة: زاهداً، متعبداً، مُقدماً في زاوية سيدي عبد المؤمن. آه. صار. صار. ماذا أقول لك يا سيدي راشد. صار شيوعياً، يُحرِّضُ العمال على الإضرابات، ويُشوّشُ أفكار الطلبة، و يَحُثُّ الحكومة عن المضي إلى أقصى حد في إستيراد المشاريع والخطط الإلحادية الجهنمية» (الزلازل: ۱۸۶-۱۸۵). «تمتم الشيخ بالارواح، وهو يشعر باليأس يطغى على قلبه، عندما إتكا على السور قرب المصعد، وتأمل الجسر والأخدود الذي تحته». (وطار، ۱۹۷۴: ۲۴۱) «شعر الشيخ عبد المجيد بالارواح، أن المادة السائلة طفحت من فمه وأنفه وعينيه، وأنها تغمره، وأن «الذكن» حوّل كل شيء في الداخل والخارج إلى لامرئي». (همان: ۲۹۷)

زلزله‌ی داخلی در درون شیخ بالارواح رخ داده بود، چرا که همه‌ی واژه‌ها و جمله‌ها و ساختارشان بیانگر برهم خوردن حالت روانی و عدم توازن داخلی اوست: «إعتراه الشعور الغامض، وأحسّ باللون الداكن في أعماقه، يتحوّل إلى مادة سائلة. غاز، أو رصاص، أو قار، أو أي شيء من قبيل المادة الثقيلة، المتجاوبة مع الحرارة..» (همان: ۲۳) «يا» الذهول، والهلع، وامتلاء النفس باللون الداكن،» (همان: ۲۰) همگی این موارد دال بر برهم خوردن توازن روانی شیخ و به درون خود خزیدن به دلیل عدم تفاهم منطق وی با جامعه و منتهی شدن به جنون و نوعی حالت تراژیک است (خودکشی). یابه عبارتی دیگر جدایی میان شیخ بالارواح و جهان واقعی به تراژدی انجامید. (رک: گلدمن، ۱۳۷۱: ۲۶۰)

#### ۴-۳- اردوگاه اشراف بورژوا

در اینجا مقام و موقعیت به صورت تکیه‌گاه و اهرم منافع طبقاتی نمودار می‌گردد. «وطار» در مسائل اساسی سخت به حقیقت وفادار است؛ بدین معنا که او هرگز گفته، اندیشه، احساس و یا عملی را به شخصیت‌هایش مخصوصاً زمین‌داران بزرگ و اشراف بورژوا نسبت نمی‌دهد که به طور ضروری از ماهیت اجتماعی و طبقاتی آنان ناشی نشده باشد. وطار در مقام ستایشگر سوسیالیسم و مشترک بودن منافع عمومی و حامی کشاورزان و بیزار از بورژواها و فئودالها از حقیقت خارج نشده و به بهترین وجه به ترسیم وضعیت هر کدام

از این طبقات (اردوگاه) پرداخته و با توصیفات خود به رسوایی هرچه بیشتر این طبقات سودجو می‌پردازد. عظمت هنر «وطار» مبتنی بر درک ژرف وضعیت واقعی طبقات است.

نمایندگان اشراف بورژوا در شخصیت «نینو و بالبای» به اثبات رسیده است. «وطار» گذشته و حالشان را ترسیم نموده؛ گذشته‌ای سرشار از بزرگی و شکوه و استعمار کشاورزان، اما اکنون به صورت برده و ستم‌دیده زندگی می‌کنند: وصف «بالبای» در زمان قدرت و شکوه گذشته‌اش که آغاها و پاشاها و نمایندگان بزرگ دوروبرش بودند و بشقابهای نقره‌ای و جامهای بلوری و گلدانهای مسین بود: «بالبای فی ایام عزته وعظمته مُحاطاً بجماعة من كبار ولاية قسنطينة الكبرى، باشاغاواتِ وأغاواتِ وقياد، ونواب وموظفين سامين.. أنوارٌ ثرية ضخمة تتلألأ، مُعكسةً على مَلَعِقِ الفضة، وكؤوسِ البلور، ومزهریاتِ النحاس». (وطار، ۱۹۷۴، ۳۰: تغییر بورژوازی دیروز که «بالبای» است و ترسیم زمان حالش که لباسهای ژنده و پاره شده با ریش انبوه بیانگر شرایط بدش بود: «تأمل صاحب الدعوة المترددة، فألفاهُ شيخاً بلحية كثة، ونضاراتٍ صغيرة شفاقة، وعراقية بيضاء مُتسخةً على رأسه، وقميصٍ مُمزقٍ مُرَقَّعٍ على صدره، وسروال حوكي في عجزه، وبلغه مهترئة قديمة. قامتُه قصيرة، ورأسه كبير، وصدرة ضيق بالباي بدمه ولحمه، غير أن سواد الشعر خلفه البياض، وامتلاء البدن خلفه تنوء العظام.. سبحان مُغير الأحوال». (همان: ۲۶/۲۵)

وصف رستوران «بالبای» در حال حاضر به علت سکونت خویشاوندان روستاییان در شهر، دیگر کسی بدانجا پا نمی‌گذارد؛ چرا که اگر فردی از آنها به شهر بیاید، پیش خویشاوندانش می‌رود و به همین دلیل رستوران مکانی برای فروش تخم مرغ و شیر و لیف شده است: «أسكت. أسكت. الفرنسيون خرجوا. المسلمون خلفوهم. الشقة التي كانت تأوى عائلة أضحت تأوى عدة عائلات... أسر الفرنسيين كانت لاتعدى ثلاثة أو أربعة أفراد على أقصى تقدير، أما أسر بني عمك، فلا أقل من تسعة أو عشرة. البوادي رحلت إلى القرى والمدن الصغيرة، وهذه رحل سكانها، إلى قسنطينة، ولم يبق هناك من يوم المطاعم لا الفخمة، ولا غير الفخمة، حتى من يتسوق إلى المدينة، لزيارة ابنه في الثانوية أو لشراء قطعة غيار، يجد أقارب له هنا يأكل عندهم، فأضطرت إلى التعامل حسب متطلبات الوضع، كما ترى. فليفلة، وبيضة، ولبنة، وما شابه...» (همان: ۳۱)

زلزله از دیدگاه «بالبای» روزی شروع شد که گروه طبقاتی‌اش تمام اموالشان را از دست دادند و فقرا و کشاورزان که از آنها با عناوین چوپان، پا برهنه و بی‌خانمان یاد می‌کند، بر

املاکشان دست پیدا کردند و بسیاری از فتودالها، پاشاها، فرماندهان و افسران در مقابل رستورانش به دست گوسفندچرانها و هیزم شکنان به قتل رسیده‌اند: «أنا يا سي عبد المجيد بوالارواح أحسستُ بالزلزال، يومَ كان الرعاةُ والحفاةُ والعراةُ يدخلون من الریفِ والقُرى ليقتلوا الأسيادَ هنا ويخرجُوا. يومَ ذاكَ أحسستُ بالزلزال الحقيقي. إِيه. كمَ آغا، وكمَ باشا آغا، وكمَ قائدًا، وكمَ ضابطًا مات على يدِ راعي أغنام، أو خمّاسٍ أو حُطّابٍ أو فحامٍ أمامَ هذا المَطعمِ. ما يحدثُ اليومَ ليس سِوَى ارتداداتٍ، لِمَا حَدَثَ إِيامُها». (همان: ۳۳)

«نینو» که یکی از اشراف بورژوازی قدیم است، به صورت پیرمردی به تصویر کشیده شده است که کلاه نیمدانش رنگ و رورفته کهنه ای برسر داشت که به هیچ وجه نشانی از روزگار قدیم ثروتمندیش نداشت و بعد از فروکش کردن فضای انقلاب او را برای شناسایی فرزند مقتولش به اتاقی می‌برند: «قَدِمَ عَجوزٌ في عُباريةٍ بَهتَ لونُها الأسودُ، على رأسِه طربوشٌ نصفُه الأعلى أحمرٌ، ونصفُه الأسفلُ، مزيجٌ من اللونين الأسودِ والأحمرِ، في ذراعِه بُرنسٌ صُوفِي، وجِبَةٌ قُمرَةٌ، وفي يده اليُسرى، مِذياعٌ، بينما تلعبُ أصابعُ يده اليُمْنى بسلسلةٍ ذهبيةٍ رقيقةٍ». (همان: ۱۱۹)

( «خَمَدَ كُلُّ شَيْءٍ. قَادونِي بَعْدَ وَقْتٍ إلى مَدخلِ عُرْفَةٍ نَعناعَةٍ لِأَتَعَرَّفَ على الجِئَةِ. كانَ هُناكَ جُنتانِ. جُنتُ عَمارِ، وجُنتُ سليمانَ، ولَدِي. » (همان: ۱۲۹)

وصف بازرگانان و اشراف گذشته: «شیخ بوالارواح»، بازرگانان و اشراف گذشته را فقط بازرگانان حقیقی می‌داند و این افرادی که به تازگی بازرگان شده، عده ای گدا و چوپان می‌داند که به شهرها حمله‌ور شده و مناصبی را اشغال نموده‌اند که در خواب هم رؤیای آن را نمی‌دیدند: «يا حسرتاه على التُّجارِ الحقيقين. هؤلاء مُتسولون و ليسوا تجاراً. تَرَكوْا رعيَ الأغنامِ، والعصى، وهَجَمُوا على المُدنِ يَحْتَلُونِ متاجرَها ومساكنَها ويتزوَّجون بناتِها ويُعلنونَ أَنفسَهم في المرتبةِ والمهنةِ والوظيفةِ الذي لا يخطرُ بِبالِهم.» (وطار: ۲۹۲)

وصف اقامتگاه‌های و اموال اشراف در حال حاضر: این منازل به خرابه‌هایی تبدیل و مکانی و مأمنی برای موش و جانوران موذی (ساس) شده است: «تَرَدَدَ لحظاتٍ، ثُمَّ قَرَّرَ أَن يَقطَعَ الساحةَ الصغيرةَ في إتجاهِ الدَرَبِ المُقابلِ، حيثُ مَطعمٌ بالبايِ الشهيرِ. تأمَّلَ مَدخلَ المَطعمِ، فَلَمَّ يَصْدُقُ عينيهِ.. المكانُ هو المكانُ، لَكِنَّ حالُه تَغَيَّرتْ كثيراً... إلْتَفَتَ إلى المَقهى المُواجهِ، أُلْفاهُ في موضِعِه، لَكِنَّهُ مُتدهورٌ أيضاً بِشكلٍ فظيعٍ. واصلَ التأمُّلَ.. فندقُ فرنسا، يَفغُرُ فاه، دونَ أن يَقولَ شيئاً عَن حقيقَتِه، هل مازالَ على عهدِه: نُزِلُ فرنسا أم تَحولُ إلى نُزْلِ للفقِيرانِ والبِقِّ، عادَ بِبصرِه إلى المَطعمِ.» (همان: ۲۴/۲۳) «... لا حولَ ولا قُوَّةَ إلا بالله. أحقُّاً هذا هو مَطعمُ بالبايِ، الذي

عَرَفَ الآغواتِ والباشواتِ والمشائخَ، وكبارِ القومِ، أصحابَ الأرضِ والأغنامِ والبجاهِ.. يومَ ترونها تذهلُ كلُّ مُرضعةٍ عَمَّا أرضعتُ، وتضعُ كلُّ ذاتِ حملٍ حملها، وترى الناسَ سُكاريَ وما هم بسُكاري...» (همان: ۲۴/۲۵)

وصف اشراف در زمان انقلاب: به قول شیخ بوالارواح قهرمان اول داستان، اشراف نتوانستند در مقابل این مردم پست مقاومت نمایند و به لاک خود خزیده و همین مردم بی عقل (انقلابی) مکانهای مشهور و اشرافی شهر را مکانی نامطبوع برای قمار و خرید و فروش مایحتاجشان نموده بودند: «لَقَدْ بَقِيَ الْأَشْرَافُ أَقْلِيَّةً، فَلَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَصُدُّوا غَزْوَ الرَّعَاعِ. قَاوَمُوا بِالْإِحْتِجَاجِ. قَاوَمُوا بِالْدَعْوَاتِ. قَاوَمُوا بِالْإِنْعِلَاقِ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ... أَخِيرًا جَرَفَهُمُ التِّيَارُ. لَوْ بَقِيَ الْيَهُودُ فِي الْمَدِينَةِ، مَا كَانَ بِالْبَابِ يَتَرَدَّى إِلَى مَا تَرَدَّى إِلَيْهِ، وَمَا كَانَ «السَّبَاطُ» يَنْحَدِرُ إِلَى مَا انْحَدَرَ إِلَيْهِ، وَلَا سَاحَةَ الْأَبْرِيشِ تَصِيرُ مِثْلَمَا صَارَتْ، سَوْقًا، وَرَحْبَةً، يَلْعَبُ فِيهَا حَتَّى الدَّمِينُو، وَلَظَلْتُ الْحَدِيقَةَ، مَاوَى الْعِشَاقِ وَالْمَحِبِّينَ لَا بَاعَةَ الشَّأْيِ، بِكَوَانِيهِمُ الْفَحْمِيَّةِ، وَبَاعَةَ التَّمْرِ الْحَامِضِ، أَوِ الْحَمِصِ الْمَتَعْفَنِ.» (همان: ۲۷۷) اشراف بورژوا برعکس ضد قهرمان داستان (شیخ بوالارواح) به ناچار خود را با ارزش‌های جامعه وفق داده بودند، هرچند افسرده، ناامید، منزوی و مطرودند و اغلب همدردی خواننده و نویسنده را نسبت به خود جلب می‌کردند.

#### ۴-۴- اردوگاه کشاورزان (دهقانان)

«وظیفه‌ی نویسنده آن است که حق هرکس را به جا آورد؛ توانگر و تهی دست در برابر قلم او مساویند. در نظر وی، دهقان عظمت بدبختی‌های خود را دارد و توانگر حقارت مسخرگی‌های خویش را و سرانجام این که، توانگر سرشار از امیال و دهقان انباشته از نیاز است؛ بنابراین دهقان دچار فقر مضاعف است.» (لوکاج، ۱۳۸۰: ۳۶) با وجود اینکه دهقانان (کشاورزان حق خورده‌ی دیروز) صاحب زمین شدند، ولی آزاد شدن دهقانان از استثمار فئودالی و اشرافیت منجر به این شد که بتوانند از دسترنج خود بهره‌مند شوند. تقسیم زمین معایبی نیز داشت و باعث شد دهقانان در دام مشکلی دیگر بیفتند که در نتیجه‌ی عدم همکاری زمین-داران بزرگ بسیاری از زمینهای حاصلخیز در دست خود این تیول‌داران باقی ماند و آنچه تقسیم شده بود، زمینهای نیمه حاصلخیز و بایر بود و به دلیل عدم کمک دولت در استفاده از ماشینهای کشاورزی پیامدهای غیر قابل پیش بینی و ناهنجاری‌هایی برجای گذاشت که از همه‌ی آنها مهمتر، مهاجرت روستاییان به شهر برای بهره‌مندی از امکانات شهرنشینان بود که نه



تنها نتوانستند این امکانات را به دست آورند، بلکه باعث فقر و مهاجرت و بیکاری و در نتیجه انحرافات اخلاقی سوق داده شدند که به تفصیل و ترتیب در پی می‌آید:

۴-۴-۱- فقر: پس از استقلال، نویسندگان به مضامین اجتماعی پرداختند که فقر<sup>۶</sup> از برجسته‌ترین آنهاست و سرآمد علت‌ها به شمار می‌رفت. «وطار» در جای جای رمان خویش از مشکلات اجتماعی که گریبانگیر جامعه شده است، سخن می‌گوید. یکی از این مسائل، مسأله‌ی فقر است که جایگاه ویژه‌ای در این رمان دارد: گدایان در مسیر رهگذران و در مراکز کلیدی شهر و مکانهایی که رفت و آمد زیاد است، از جمله مساجد، تجمع می‌کنند: «عند مدخل الجامع الكبير، استرعى انتباه الشيخ عبد المجيد بالارواح من خلال وجود المتسولين والمتسولات، الذين يقفون في صف طويل، مع جانب الجدار...» (وطار، ۱۹۷۴: ۱۳)

تغییر چهره‌ی شهرنشینان؛ قبل از انقلاب مردم یکدست بوده و به تقلید از اروپایی‌ها به دور از سنت و فرهنگ خود بودند، ولی بعد از انقلاب مردم با تعدد فرهنگ و سنت‌شان در شهر ظاهر شدند و به تبع سنتی که داشتند، لباس می‌پوشیدند و رفتار می‌کردند: «الوجه أيضاً تتميز في قسنطينة الملامح، تختلف من شخص لآخر، القامات كذلك. زمن الاستعمار، كانت الملامح عامة: أوروبية، وعربية. أما الآن، فلا...» (همان: ۱۳) زیاد شدن گدایان در شهر دلیلی آشکار بر فقر و بینوایی مردم و نبود نهادی برای حمایت و دستگیری از آنهاست. اگر نیک به جمله‌ها بنگریم، می‌بینیم که قشر خاصی از مردم فقیر الجزایر، زنان و کودکان هستند که گدایی می‌کنند.

۴-۴-۲- مهاجرت: مهمترین ناهنجاری اجتماعی که گریبانگیر جامعه‌های درحال توسعه است، مهاجرت از روستا به شهر است که یکی از عوامل بروز ناهنجاری اجتماعی و برهم خوردن تعادل اقتصادی‌ست. این گونه مهاجرتها بیشتر به دلیل نبود کار مناسب و درآمد کافی در روستاها صورت می‌پذیرد. در کشورهای در حال توسعه مهاجرت روستاییان به جامعه‌های شهری، در حقیقت انتقال فقر روستاها به شهرهاست.

این مهاجرتها گرفتاری‌ها و دشواری‌هایی را به وجود می‌آورد، از جمله: «شغلهای کاذب، مهاجرت بدون برنامه‌ریزی که باعث بیکاری نامحدود می‌شود و ناچار افراد به کارهای غیر قانونی و ضداجتماعی روی می‌آورند و هم چنین روستاییانی که به فرهنگ و زندگی ساده‌ی خود پشت پا زده و به شهر آمده، به سبب نامتجانس بودن با شیوه‌ی زندگی شهری هویت خویش را از دست داده و مرتکب جرم می‌شوند» (ستوده، ۱۳۷۸: ۷۸)

از زمانی که نویسندگان الجزایری فرصت توجه به موضوعات اجتماعی داده شد، آنها نگاه خود را به یکی از معلولهای فقر که مهاجرت بود معطوف نمودند. این مردم بینوا برای رهایی از گرسنگی و محرومیت که تحفه‌ی استعمار فرانسه بود، مجبور بودن از روستا به شهر وحتى خارج از کشور یعنی فرانسه مهاجرت نمایند. «وطار» هم مهاجرت را یکی از مشکلات جامعه‌ی الجزایر می‌داند.

وصف مردمی که شهر را شلوغ کردند؛ شیخ بوالارواح از رفت و آمد آنها ابراز تعجب می‌کند و همچنین این شلوغی را عامل اصلی نرسیدن با خودرواش می‌داند و از اینکه خودرواش را نیاورده به این شلوغی که مانند مگس از آن بالا بروند، اظهار شادمانی می‌کند. همچنین شیخ از این شلوغی به روز محشر و قیامت یاد می‌کند و برایش غیرقابل هضم است که مردم این چنین در تکاپو و رفت و آمدند و احساس می‌کند به مصیبتی گرفتار آمده‌اند و نمی‌داند که همه‌ی این رفت و آمدها برای یک لقمه نان است و مردم به مانند او برخوردار و مرفه نیستند: «لا حولَ ولا قُوَّةَ إلا بالله... ما الذی یدفعُ الناسَ حتّی یرتجلوا مشیتهم بهذا الشكل فی هذه المدینة؟ لم أصل بالسیارة إلى هنا إلا بعد أن کدت أن أهجرها وسط الشارع، خشية أن یغمروها كالذباب... کأنما هم فی یوم الحشر...! ما ذهی هؤلاء الناس حتّی یتدافعوا هكذا، فی حركة عشوائية، نازلین، صاعدین مُقبلین، مُدبرین، خفافاً، ثقلاً، فی هذا الحرّ؟» (وطار، ۱۹۷۴: ۸-۷)

وصف جمعیت روستایی؛ شیخ زندگی آرام و راکد گذشته را با زندگی پویای حالا مقایسه می‌کند و احساس می‌کند که زندگی شهر قسنطینه تغییر یافته است. شیخ این روستاییانی را که به شهر آمده‌اند، آدمهایی تن‌پرور و مفت‌خور می‌داند که برای دست اندازی بر زمینهای اشراف و فئودال‌ها از روستا به شهر کوچ نموده‌اند و این روستاییان عادت به کار ندارند و فقط برای اینکه حکومت به آنها شغل بدهد، مهاجرت کرده‌اند: «بقول، ترکوا قُراهم و بوادیهم، واقتموا المدینة... ما ذایریدهم أن یفعلوا فی القرى والبوادی؟ أ لیسطوا علی أراضی المَلاک وینتزعوها منهم؟ إنهم کسالی لم یعودوا یرضون بالعمل فی الأرض، جاؤوا المدینة، لتعطیهم الحكومة العمل.» (همان: ۱۲)

مردم به دلیل بیکاری مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی خود شده و به امید شغل و درآمدی از روستا به شهر آمده‌اند، اما نه تنها شغلی آبرومندانه پیدا نکردند و مجبور به دستفروشی و گدایی و حتی دزدی شدند، بر جمعیت شهرها هم افزودند و این خود مشکلی است برای حکومت و شهرنشینان و خود روستاییانی که بدون آشنایی با فرهنگ شهری به شهر

آمده‌اند: «ضاقتُ المدينة، يا ربى سیدی ضاقتُ. خمسمائة ألف ساكن. عَوْضَ مائة وخمسين ألفاً فى عهد الاستعمار نصف مليون يا ربى سیدی... تركوا قراهم وبلادهم، وإفتحوا المدينة، يملأونها حتى لم يبقَ فيها مُتنفَسٌ...» (همان: ۱۱)

مردم از روستا به شهر هجرت کردند، به امید اینکه بتوانند کاری برای خود دست و پا کنند. شهر شلوغ شده به طوری که جای نفس کشیدن هم نیست. جمعیت به قدری زیاد شده که نمای شهر را تغییر داده، قطعاً شهر دیگر، تمیزی و زیبایی قبل را ندارد و مشکلاتی با آمدن مهاجران به شهر افزوده شده است که قبلاً مشاهده نمی‌شد، مثل گدایان در خیابانها، دستفروشان با گاریها. «وطار» این افزایش جمعیتی را از چشم روستاییان می‌بیند، به همین جهت با مخاطب قرار دادن آنها از اینکه پیاده‌روهای شهر را تبدیل به دشت و صحرا نموده و گله‌های گوسفندانشان را آنجا به حرکت در می‌آورند، مورد سرزنش قرار می‌دهد و صدای شیخ در واقع انعکاس صدای «وطار» است: «المدينةُ تَغَيَّرَتْ فاضتُ بالبشر. نصف مليون على صخرة». (همان: ۲۰) «أين أنتم، يا من كُنتم تُوجِّهون كلَّ قطعانِ الأغنامِ بعضيكم من هنا، من سباط الرِّصيفِ بقسنطينة البهجة». (همان: ۱۰۶)

«وطار» در جای جای رمان به این افزایش جمعیت که ناشی از مهاجرت روستاییان است، اشاره می‌کند: «الحقُّ، نصف مليون كثيرٌ جداً على هذه المدينة». (همان: ۲۳) «تركوا قراهم وبلادهم، وجاءوا يتظاهرون أمام الحكومة بالفقر والعوز». (همان: ۲۰۲) وابستگی جامعه به دولت برای رفع تمامی مایحتاج زندگی، مردم را از روستا به شهر کشانده است.

«قانون اصلاحات ارضی» به جای اینکه روستاییان را در روستا دلگرم نماید، به دلیل حاصلخیز نبودن زمینهای اعطایی از سوی دولت و مکانیزه نبودن ادوات کشاورزی باعث مهاجرت روستاییان به شهر شد و در شهر با بیکاری مواجه شدند و در نتیجه فقر دامنگیرشان شد و زمانی که سعی کردند، در رفع آن برآیند خویش را عاجز دیدند و مرتکب جرم شدند. «وطار» در مقام اینکه مردم خود سرنوشت خود را به دست گیرند و ستایشگر مشترک بودن منافع بود، ولی اینچنین مهاجرت گسترده‌ی روستاییان به شهر را عامل اصلی ناپهنجاریها و بزه‌ها و از بین رفتن چهره‌ی شهر می‌دانست که این ناخشنودیش را در رمان گوشزد می‌کند.

۴-۳- بیکاری: بیکاری و نداشتن کار مناسب و شغل‌های فصلی، مردم را بر آن داشت که به شغل‌های کاذب روی آورند، از جمله دستفروشی که نویسنده در چند قسمت به آن اشاره می‌کند: وصف دهقانانی که فصلی کار می‌کنند و فصلی بیکارند و این از مسائلی است که همیشه

دامن‌گیر آنان است. «وطار» با تمسخر کشورهای که تک بعدی و تک محصولی هستند و در اینجا با تمسخر الجزایر که روی کشاورزی غیرمکانیزه، فقط حساب باز کرده و صنعتی دیگر ندارد، با عنوان عقب مانده یاد می‌کند: «أَنْظُرْ، هَذِهِ عَاصِمَةٌ فَلَاحِيَةٌ. إِنَّهَا الْجَزَائِرُ كُلُّهَا. إِنَّهَا إِفْرِيْقِيَا كُلُّهَا. إِنَّهَا آسِيَا بَرْمُتْهَا. إِنَّهَا كُلُّ الْعَالَمِ الْمُتَخَلِّفِ الْقَائِمِ عَلَى الْفَلَاحَةِ. يَشْتَغَلُ فِيهِ النَّاسُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي الصَّيْفِ وَأَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي الْخَرِيفِ، وَيَطْلُونُ بَاقِيَ السَّنَةِ يَجُولُونَ». (همان: ۲۶۸)

وضع اقتصادی جامعه به اندازه‌ای ضعیف و عقب‌مانده است که مردم به کسب روزی بدوی روی آورده‌اند، مبادلات پایاپای انجام می‌دهند، بدون اینکه توجهی به مقدار و قیمت آن داشته باشند، دسترنج خود را می‌دهند و در قبالش از دیگری چیزی را می‌گیرند که احتیاج دارند و «وطار» با تابلویی زیبا آن را به تصویر می‌کشد: «النَّاسُ غَادُونَ رَائِحُونَ فِي عَجَلَةٍ مِنْ أَمْرِهِمْ، بَعْضُهُمْ يَحْمِلُ دِيكًا رُومِيًّا، وَبَعْضُهُمْ يَحْمِلُ سَلَّةَ بَيْضٍ، وَبَعْضُهُمْ يَدْفَعُ عَرَبَةً صَغِيرَةً فَوْقَهَا صَنْدُوقَ طَمَاطِمٍ أَوْ بَصْلٍ أَوْ ثَمْرٍ صَبَّارٍ. بَعْضُهُمْ يَبِيعُ هَذِهِ الْبَضَاعَةَ أَوْ تَلِكَ، وَبَعْضُهُمْ يَقْبِضُ وَآخَرُ يَدْفَعُ». (همان: ۴۲)

پیرمردان و پیرزنان و کودکان که قادر به کارهای سخت و سنگین نیستند، اما مجبورند در این شرایط سخت اقتصادی کار بکنند، عهده‌دار کار دست فروشی می‌شوند: «الصفوفُ الطويلةُ في انتظار الشاحنات. العرباتُ اليدويةُ نازلةٌ بصناديقِ الخضِرِ والغلالِ المُباعَةِ، تتقدّمُ الشيوخُ والعجائزُ والأطفالُ». (همان: ۶۶)

در این قسمت نویسنده به طور روشن بیکاری مردم روستایی را علت مهاجرت آنها می‌داند و می‌گوید: «هؤلاء الناسُ لا عملَ لهم إلاّ المشي. لا مهنةٌ تشدّهم في أماكنٍ واحدةٍ. ولعلّ هذا هو سببُ هجرهم من قراهم وبلادهم. سببُ تجمّعِ الناسِ في قسطنطينة بهذه الصفةِ المُخجَلَةِ، هو البطالةُ. هكذا الشأنُ في كلِّ المدنِ والعواصمِ الفلاحيةِ». (همان: ۱۳۶)

در جایی عامل این بیکاری دولت خوانده می‌شود؛ چرا که از وظایف دولت است که برای مردمانش اشتغال‌زایی کند و نیازهای آنها را رفع کند و گرنه باید به مردمش اجازه‌ی مهاجرت به کشورهای دیگر را بدهد: «الذنبُ أولاً و آخراً، ذنبُ الحكومةِ. فمادامتُ عاجزةً عن إقامةِ المصانعِ والمعاملِ، لماذا تُسدُّ أبوابَ أوروبا...» (همان: ۹۷)

نکته‌ای که در این مقطع باید مورد توجه قرار گیرد، این است که «وطار» برخلاف دیگر منتقدان و نویسندگان عرب با تمدن غربی مخالف نیست و از آن دوری نمی‌کند و حتی در جایی که می‌بیند، مردم برای رفع نیازهای خود نیازمند کار هستند اما شغلی برای آنها وجود

ندارد، اعتراض می‌کند که چرا درهای اروپا را بر روی مردم بسته‌اند: «من واجب الحكومة أن تُبنى لهم مَصَانِعَ وَتَشغَلَهُمْ. مِنْ وَاجِبِهَا - عَلَى الْأَقْل - أَنْ تُرْسَلَهُمْ إِلَى الْخَارِجِ، أَنْ تَفْتَحَ لَهُمْ مَجَالَ الْخُرُوجِ، الَّذِي صَارَ يَتَعَدَّرُ يَوْمًا بَعْدَ يَوْمٍ.» (همان: ۱۳) او این مشکلات را ناشی از عدم توانایی دولت در ایجاد شغل برای جوانان می‌داند.

مهاجرت بدون برنامه‌ریزی که باعث بیکاری نامحدود می‌شود. جوانان بیکار و سرگردان که کاری جز گرد آمدن در یک مکان و خیره شدن به ناکجا آباد سرنوشت خود ندارند: «الشَّبَابُ هُنَا أَيْضًا. إِنَّهُمْ يَجْلِسُونَ عَلَى عَتَبَاتِ الْأَبْوَابِ الصَّغِيرَةِ، وَيَحْدِقُونَ فِي لَأْسِي.» (همان: ۱۵۹) وصف بیکاری مردم در شهر که ضد قهرمان داستان (شیخ بوالارواح) آن را به دلیل غصب اراضی فتودالها و تنبلی کشاورزان در کار کردن بر روی زمین و مهاجرتشان به شهر می‌داند: «سَبَبُ تَجْمُعِ النَّاسِ فِي قَسَنْطِينَةَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ الْمُخْجَلَّةِ، هُوَ الْبَطَالَةُ. هَكَذَا الشَّانُ فِي كُلِّ الْمَدِينِ وَالْعَوَاصِمِ الْفَلَاحِيَّةِ. يَدُّ تَنْتِجُ، وَأَلْفُ فَمِ يَسْتَهْلِكُ. وَاحِدٌ يَقْبِضُ، وَالْآلَافُ تَنْفَرُجُ. سَتُونَ يَوْمًا عَمَلًا فِي السَّنَةِ، وَثَلَاثُمِائَةَ يَوْمٍ بَطَالَةً. عَلَى هَذَا إِذْنُ تَرْتَكِزُ فِكْرَةُ أَصْحَابِ الْمَشْرُوعِ الْجَهَنْمِيِّ. انْتِزَاعُ الْأَرْضِ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، وَتَوْزِيْعُهَا عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ، لِيَنْشَغَلَ كُلُّ وَاحِدٍ بِمِثْرٍ أَوْ مِثْرَيْنِ، وَبِدِجَاجَةٍ أَوْ دِجَاجَتَيْنِ، وَإِخْلَاءِ الْمَدِينِ، أَوْ عَلَى الْأَقْلُ عَدْمُ تَعْمِيرِهَا أَكْثَرَ.» (همان: ۱۳۷-۱۳۶).

۴-۴-۴- انحرافات اخلاقی: فقر دیوار به دیوار کفر است، با گسترش بیکاری و فقر، افراد ناچار به کارهای غیر قانونی و ناهنجاری‌های اجتماعی روی می‌آورند و برای گذران معیشت، گاه مجبور به اعمالی زشت می‌شوند: «أَنَا عِنْدَ جَدَّتِي، مَعَ عَمِّي، عَمَّتِي تَتَزَوَّجُ كُلَّ لَيْلَةٍ رَجُلًا، يَتْرُكُ لَهَا خَمْسَةَ دِينَارَاتٍ وَيَذْهَبُ بِلَا عَوْدَةٍ.» (همان: ۸۳) در این قسمت کودکی به تصویر کشیده شده که گدایی کرده و همراه مادر بزرگ و عمه اش زندگی می‌کند و عمه اش برای کسب درآمد دچار انحراف اخلاقی شده است و این یکی دیگر از مشکلات به وجود آمده از فقر است. روستاییانی که به شهر آمده اما ناآشنا به فرهنگ شهری هستند و به دلیل نامتجانس بودن با شیوه‌ی زندگی شهری، هویت خویش را از دست داده‌اند، مرتکب جرم می‌شوند.

مردمانی که برای گذران زندگی خود مجبور به عمل ناشایست دزدی می‌شوند و البته همیشه این مهاجران نیستند که این رفتارهای ناشایست از آنها سر می‌زند، بلکه سودجویانی هستند که از این اوضاع نابسامان و آشفته سوء استفاده کرده و دست به دزدی می‌زنند: «اللِّصَّ. أَمْسَكُوا اللَّصَّ. خَطَفَ مَحْفَظَتِي وَهَرَبَ. أَمْسَكُوا اللَّصَّ... وَظَلَّ صَاحِبُ الْمَحْفَظَةِ الْمَخْتَلِفَةَ يَلْطَمُ وَجْهَهُ: خَمْسَمِائَةَ دِينَارٍ، رَاتِبِي الشَّهْرِيِّ وَثَمَنُ خَبْزِ أَطْفَالِي. أَنَا أَخُوكُمْ. أَمْسَكُوا اللَّصَّ.» (همان: ۸۶)

«أَجْزُمُ أَنَّ الْقَسَنْطِينِيَّ إِذَا سَارِقٌ وَإِمَا مَسْرُوقٌ. وَأَنَّ النَّاسَ، يَبِيتُونَ يَسْرِقُونَ بَعْضُهُمُ الْبَعْضَ، وَيُظَلُّونَ يَبِيعُونَ الْبِضَاعَةَ الْمَسْرُوقَةَ لِبَعْضِهِمُ الْبَعْضَ.» (همان: ۱۳۶)

و گاه این وضعیت بی سرو سامان باعث سوء استفاده می شود، میدان فراخ می شود برای افرادی سودجو یا افرادی که قصد لطمه زدن به انقلاب نویای مردمی را دارند، کسانی که از موقعیت ایجاد شده راضی نیستند و هر عملی انجام می دهند تا به دولت در این شرایط سخت ضربه وارد بکنند؛ مثل احتکار، جمع‌آوری و انبار کردن مایحتاج مردم و فروختن در زمان کمبود به قیمت گزاف: «إِنَّهُمْ يَكْدِسُونَ. يَكْدِسُونَ. هَكَذَا مَعَ اقْتِرَابِ كُلِّ رَمَضَانَ. الزَّيْتُ لَا تَوْجَدُ مِنْهُ قَطْرَةً فِي الْمَتَاجِرِ حَوْلَهُ كُلَّهُ إِلَى بِيوتِهِمْ. وَالصَّابُونَ. وَالسَّمِيدُ. تَحَوَّلَتِ الْبِيوتُ إِلَى مَخَازِنَ.» (همان: ۱۳۱)

ریاکاری و تقلب در معامله از دیگر موارد غیر اخلاقیست که گریبانگیر مردم شده است: «عندی کمیة لَبَنٍ غَيْرِ مَغْشُوشٍ وَضَعْتُهَا جَانِبًا لِأَمْثَالِكِ.» (همان: ۲۸)

نویسنده حالت مردم در شهر را به قیامت تشبیه کرده؛ سرگردان همانند انسانهای مست در حالیکه مست نیستند. و امام جمعه در روز جمعه به جای خطبه‌ی تقوا از زلزله سخن می‌گوید و نویسنده بارها از این جمله‌ها در رمان خود استفاده کرده است و سعی او بر این بوده که اوضاع وخیم و بی سرو سامان شهر را به تصویر بکشد. وی نیز مانند شاعران عرب دل خوشی از شهر ندارد و آنرا مرکز فساد و ازبین برنده‌ی طهارت و پاکی می‌داند: «بَدَلْ أَنْ يُرَكِّزَ الشَّيْخُ خُطْبَةَ الْجُمُعَةِ عَلَى التَّقْوَى، اسْتَعْرَقَ فِي شَرْحِ الزَّلْزَالِ وَعَظْمَتِهِ، وَذَهَوِ الْمُرْضَعَةِ عَمَّا أَرْضَعَتْ يَوْمَ حُلُولِهِ، وَوَضَعَ كُلَّ ذَاتِ حَمَلٍ لِحَمْلِهَا، وَظَهَرَ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى.» (همان: ۲۰).

وصف زنان بی حجاب بعد از انقلاب: «النِّسَاءُ السَّافِرَاتُ أَكْثَرُ مِنَ الْمُتَحَجِّبَاتِ بِهَذِهِ الْمَلَائِيَةِ السُّودَانِ. عَيُونَ النِّسَاءِ، وَخَاصَّةً الشَّابَاتُ وَالْأَوَانِسُ نَهْمَةٌ، وَنَظْرَاتُهُنَّ مَشْحُونَةٌ بِالْفُضُولِ وَالتَّطَفُّلِ. يَقِينٌ أَنَّ الزَّوْجَ مُتَوَقِّفٌ فِي قَسَنْطِينَةَ.» (همان: ۴۰)

نویسنده اگرچه نسبت به انقلاب و اقداماتش خشنود است، ولی از واقعیتها و هزینه‌هایی که انقلاب در پی داشته، از خرابی و نابودی خانه‌ی اشراف تا مکانهای عمومی و پیامدهایی که داشته غافل نبوده و با ترسیم واقعی حوادث نوعی ادبیات تصویری به خواننده‌اش عرضه کرده است:

وصف خرابیهایی که انقلاب به بار آورده است: «إِلْتَفَتَ إِلَى الْيَمِينِ، فَقَابَلْتَهُ خَرْبَةٌ كَبِيرَةٌ، بَيْنَ الْبَنَائِيَّاتِ الْمُتَأَكَّلَةِ وَبَيْنَ حَافَةِ الْوَادِي. قَرَّرَ أَنْ يَنْزِلَ حَتَّى السُّورِ الْمَتَلُومِ فِي كُلِّ مَتْرٍ مِنْهُ تَقْرِيْبًا .»

نزلَ بحذر، حتَّى أوشكَ أن يحاذيه. الأخدودُ العظيمُ يخيفُ. الماءُ الداكنُ يجري في بطنٍ، بعضُ الصخورُ تبدوا أنَّها على وشكِ الانهيار». (همان: ۱۷۴)

پیامدهای منفی انقلاب در مورد مردم؛ خانه‌ای که قبلاً یک خانواده در آن سکونت داشت، حالا چندین خانواده را در خود جای داده: «السكن الذي كان يضم أسرة، أصبح لعشر... الناسُ ينامُ بعضهم فوق بعض. كلُّ الأمورِ مختلطةٌ في المدينة». (همان: ۱۷۷)... هنا. الكلُّ كالواحدِ والواحدُ كالكل». (همان: ۱۷۸)

وصف خرابی‌های گذشته و ساختن فردای روشن بر روی این آوارها از زبان ضد قهرمان داستان: «لم يبقَ من الحياة السابقة إلا الآثارُ... هدموا عالماً وأقاموا آخرَ. داسوا فوقَ عنقِ روحِ قسنطينة وراحوا يضغطون، وها هم يضغطون أكثرَ فوقَ صخرتها». (همان: ۴۸) «لا. رأسي مُتعبٌ، وهذا الحجرُ، يأتي على ما تبقى من أعصابي. الهواءُ خائفٌ وسطَ المدينة، ثمَّ هذا الخلقُ الذي لا ينقطعُ عن الذهابِ والمجيءِ. لولا المسألةُ الهامةُ التي جئتُ من أجلها لغادرتُ عالمَ الآخرةِ هذا حالاً، ودونَ أيِّ تردُّدٍ، فلم يبقَ في هذا البلدِ إلا ما هو شكلي. وحتَّى هذا الشكلي، من الأتيج والمباني والجسورِ، وبعضُ أسماءِ وعناوينِ والأماكنِ، لن يلبثَ على ما يبدو، أن يستسلمَ للضغطِ الفوقى، والتخريبِ التحتي». (همان: ۴۹)

از دیگر معایب انقلاب، ظهور تازه به دوران رسیده‌ها را در پی داشت که ضد قهرمان داستان از آن به عنوان نشانه‌های قیامت و زلزله‌ی قیامت یاد می‌کند: «الظاهرُ النَّشالُ ضابطُ سامٍ يحلُّ ويربطُ. عمَّارُ الحلاقُ شهيدٌ. نينو الدلالُ الخائنُ. بالباي المفلسُ راضٍ عن وضعه. سعدانُ مهربُ الصابونِ والمُخدراتِ صهرُ لضابطِ ساميٍ يحلُّ ويربطُ... صدقتَ يا رسولَ الله. صدقتَ يا حبيبَ الله، من علاماتِ قيامِ الساعةِ أن يتناولَ الحُفَّاةُ العراةُ، رعاةُ الشاةِ في البنيانِ، وأن تلدَ الأمةُ ربتها. أن ينقلبَ الأسفلُ على الأعلى. وأن لا يبقى هناك أسفلٌ وأعلى، فتلك علامةُ قيامِ الساعةِ، وها هي تحلُّ... إن زلزلةَ الساعةِ شيءٌ عظيمٌ». (همان: ۱۵۷-۱۵۶)

مزایای انقلاب؛ تساوی توده‌ی مردم که باعث ناخرسندی ضد قهرمان داستان شده است تا جایی که از ایجاد درمانگاه و مدرسه تعجب می‌کند و تحصیل بچه‌های ثروتمندان و فقرا باهم در مدرسه و دانشگاه را منافی اراده‌ی خدا می‌داند و از آن به عنوان نفاق و فساد مردم یاد می‌کند: «قابله بنایةً أنيقةً، إستغربَ وجودها، فراح يتأملها. مطليبةً بالأبيض والأزرق. ما هذه الكتابةُ التي على جدارها. معقولٌ. المصححةُ البلدية. البلديةُ تهتمُّ حتَّى بصحةِ سكانِ هذا الحيِّ. رائعٌ جداً وعظيمٌ جداً. شيءٌ آخرٌ، قبالةُ المصححةِ تقومُ مدرسةٌ، ومدرسةٌ كبيرةٌ يا سيدي. هذا هو النفاقُ.»

هذا هو إفسادُ الشعب. لا يعطونهم العمل، ويعطونهم الدواء والتعليم. ما سيكون دورٌ من يتمكن من هذا الحي من دخول الثانوية أو الجامعة. إنهم بهذا يُخربون الدين والأجيال. يجمعون بين أبناء الأغنياء والفقراء في ثانوية أو جامعة واحدة ويعطونهم معلومات واحدة. إنهم يناقضون إرادة الله ويقفون عرضة لها، ويفسحون المجال إلى الخارج ليصدر أفكاره الهدامة إلينا». (همان: ۲۲۱)

#### ۴-۵- شهر قسنطنینه از دیدگاه جامعه‌شناختی

قسنطنینه، مکانی رمزی است که بیانگر جدایی سیمای اجتماعی قدیم و تغییر در ارزشها و روابط اجتماعی و ایدئولوژیی است که با تملک فضاها و مکانهای از طرف گروه‌های اجتماعی جدید ظهور کرده است. (فیلالی، ۲۰۱۰) اگر قسنطنینه قبلاً در اختیار اشراف فتودال، پاشاها، بک‌ها، علما، روشنفکران و بازرگانان یهود بود، حالا چهره‌اش با دست‌اندازی فقرای پایین شهری یا روستایی به این مکانها در نتیجه‌ی انقلاب مسلحانه بهم خورده و به گفته‌ی قهرمان داستان دچار زلزله شده است.

از لحاظ جغرافیایی (توپوگرافی)، شهر قسنطنینه پیچ در پیچ و متراکم و باپل‌های متعدد است؛ به طوری که شهر بر روی صخره‌ای فرسوده و قدیمی در بالای کوهی ساخته شده است و از لحاظ خیابان، کوچه و راه تو در تو است و همه‌ی این موارد باعث سردرگمی و گمراهی شخصیت اول داستان شده است. دلالت‌های جامعه‌شناختی شهر قسنطنینه در رمان عبارتست: زلزله‌ی جامعه‌شناختی که ناشی از مهاجرت روستاییان به شهر و بهم خوردن چهره شهر است و تملک مکانهای اشرافی از سوی همینان و تغییر در هرم اجتماعی و طبقه‌ای که در گفتار نگران‌کننده‌ی مرد شهری به خوبی نمایان است: «ضاقَتُ المدينة، یا ربی سیدی ضاقت. خمسمائة ألف ساكن. عَوْضَ مائة وخمسين ألفاً في عهد الاستعمار، نصف مليون يا ربی سیدی. نصف مليون برمتيه، بطمه وطميمه فوق هذه الصخرة. تركوا قراهم وبلادهم، واقتحموا المدينة، يملأونها حتى لم يبق فيها متنفس. حتى الهواء امتصوه. ولم يتركوا في الجو إلا رائحة آباطهم». (الزلزال: ۱۱) «قسنطنینه الحقیقه اُنتهت. أقول: زُلزِلتْ زلزالها. لم يبق من أهلها أحدٌ كما كان، أين قسنطنینه بالباي وبالفقون وبن جلول وبن تشيكو وبن كراهه؟ زُلزِلتْ زلزالها. زُلزِلتْ زلزالها، وحلَّ محلُّها قسنطنینه بوفنار هو بوالشعير وبوالقول وبوطمين وبوكل الحيوانات والنباتات». (وطار، ۱۹۷۴: ۳۲)



زلزله‌ی عملی جغرافیایی (تیوگرافی) و پدیده‌ای زمین‌شناسی است، ولی متن رمان می‌خواهد طبقه‌ای اجتماعی را عریان سازد و به زلزله در آورد که پایگاه اصلی خود برای استمرار بقایشان و تسلطشان را بر روی زمینهای کشاورزی قرار داده بودند. پس از این جهت، زلزله امری مثبت تلقی شده، چرا که پایگاه اصلی بقا و تسلط فتودالها (شیخ بوالارواح) را اشتراکی نمودن و ملی کردن به زلزله در آورد.

مکان نیز که در اینجا شهر قسنطینه است، نوعی حالت طبقاتی به خود می‌گیرد؛ چون در حال حاضر در دست فتودالهای صاحب زمین و اشراف بورژوا نیست دیگر قابل تحمل نیست و به همین جهت شخص اول داستان شیخ بوالارواح، نوعی احساس ناراحتی و عدم همذات پنداری با مکان دارند و حتی مکانهای شهر نیز به سهم خود با شخصیت فتودالی داستان (شیخ بوالارواح) در حال پیکارند؛ چرا که باعث گم شدن و سرگشتگی و آشفتگی ضد قهرمان داستان می‌شوند: «ضاقَتُ المَدینةُ، یا ربی سیدی ضاقتُ... تَرَکُوا قُراهم و بَوَادِیهم، واقْتَحَمُوا المَدینةَ، یَمَلَأُونَهَا حَتَّى لَمْ یَبْقَ فِیْهَا مَتَنَفِّسٌ. حَتَّى الهَوَاءُ اَمْتَصَوْه. وَلَمْ یَتْرَکُوا فِی الْجَوِّ اِلَّا رَائِحَةَ اَباطِیهم». (همان: ۱۱)

زلزله در متن دارای چند رویکرد است: زلزله‌ی در تغییر و تحول طبقه‌ای برای اشغال فضای شهری، زلزله در آگاهی شیخ بوالارواح در نتیجه‌ی جامد بودن فکرش و دوری از واقعیت و برگشت به گذشته‌ی بهره‌کشی - استعماری، زلزله‌ی دینی و قرآنی که در وصف قرآنی برای روز قیامت مرجعیت متنی می‌یابد. زلزله مکانی که یادآوری تاریخی زلزله سال ۱۹۴۸ شهر «قسنطینه» است، زلزله در تغییر حال و شرایط «نینو» و «بلبای» که نمایندگان اشراف (ارستوکرات) قدیم هستند و فروافتادن به قعر طبقات مردمی در نتیجه‌ی انقلاب. زلزله در تغییر سرنوشت خویشاوندان که راوی از زبان «شیخ بوالارواح» یا «نینو» به صورت فلاش بک (شکستن زمانی) روایت می‌شود، و.. همگی این موارد باعث نوعی زلزله و یا از بین رفتن نقشه‌ی ضدقهرمان داستان می‌شود.

#### ۴-۶- بررسی سبکی، زبانی و ادبی رمان «الزلزال»

این رمان متشکل از هفت فصل است و موضوع این رمان اصلاحات کشاورزی است و در آن به دشمنان داخلی این طرح اشاره می‌کند که همان فتودالها و بورژواهایی هستند که امتیازات خود را به دلیل انقلاب از دست داده‌اند و مکان آن شهر قسنطینه و زمان آن نه سال

بعد از استقلال الجزایر یعنی سال ۱۹۷۱ است. موضوعات سیاسی از موضوعات مورد علاقه‌ی « وطار » است. قهرمان داستان که شخصیت منفی دارد و ضد قهرمان محسوب می‌شود، خود « شیخ عبدالمجید بوالارواح » و خاندان اوست. این رمان نوعی رمان واقع‌گرای سنتی است که یک شخصیت محوری دارد و زمانی که حوادث رخ می‌دهند، از ۶ ساعت تجاوز نمی‌کند. (عامر، ۲۰۰۰: ۲۷) فرهنگ و دانش نویسنده که از اخلاف « ابن خلدون » است، به خوبی در ارتباط دادن حوادث با پدیده‌های رفتاری - اخلاقی نمایان است. زاویه‌ی دید آن دانای کل محدود است و نویسنده در قالب شیخ عبدالمجید بوالارواح رفته است و از دید و زبان او حوادث و شخصیت‌های دیگر داستان را داوری می‌کند. گفتگوها در آن زنده و پویا و با استفاده از زبان فصیح است و کمتر نویسنده از زبان عامیانه استفاده کرده است.

زبان « وطار » عربی فصیح ساده و سهل ممتنع به دور از رمز است و از ضرب‌المثل‌ها، حکمت‌ها و جمله‌های کوتاه به خوبی بهره جسته است و برعکس دیگر رمان نویس الجزایر که زبان فرانسوی را برای بیان انتخاب کرده‌اند، ولی « وطار » برای بیان واقعیت‌های الجزایر و رخدادها و ابعاد تاریخی از عربی فصیح کمک گرفته است. زبان او مخصوصاً در این رمان زبانی شعری کوتاه و فشرده است. (شریبط، ۱۹۹۸: ۱۲۰) او با وجود اینکه فردی سوسیالیست است، ولی به خوبی به قرآن اشراف دارد و در جای جای رمان از بینامتنیت (التناص) بهره جسته است. در زمینه‌ی تکنیک‌های داستان نویسی به خوبی از فلاش بک (شکست زمان) و جریان سیال ذهن استفاده کرده که بیشتر برای ضد قهرمان داستان (شیخ بوالارواح) رخ می‌دهد. علم و دانش وسیع « وطار » از طریق بینامتنیت‌های قرآنی و میراثی نمایان است، زیرا او به خوبی از اسم اشخاصی چون « شیخ ابن بادیس، نجیب محفوظ... » بهره برده است. وطار با تلفیق ادبیات اندیشه‌ای با ادبیات تصویری، تابلوهای زیبایی در زمینه‌ی مشکلات مردم، انقلاب و اصلاحات کشاورزی خلق نموده است. « وطار » از نویسندگان مکتب واقع‌گرایی است و تاثیر زیادی بر نویسندگان دهه‌ی هفتاد میلادی الجزایر داشت. (النساج، ۱۹۸۴: ۲۴۴)

#### نتیجه

۱- خواننده می‌تواند با رمان الزلزال جامعه الجزائر را در دهه‌ی هفتاد میلادی مورد

بررسی قرار دهد.

۲- نوعی تقابل متناقض بین حوادث رمان، مکان و ضدقهرمان (شیخ بوالارواح) ایجاد شده که ناشی از تضاد برخورد دو ضرورت یعنی تداخل اردوگاه کشاورزان با اردوگاه فتودالها و اشراف بورژوا بود و گسست رفع نشدنی میان ضدقهرمان با جهان رمان منجر به تراژدی شد. یا به عبارتی دیگر قهرمان مسأله دار در این رمان چون مخالف ارزشهای جامع بود، به حاشیه رانده شده و به تراژدی منجرگشت.

۳- زلزله در این اثر دارای چند رویکرد جامعه‌شناسی است: زلزله در تغییر طبقات اجتماعی در نتیجه انقلاب و زلزله در آگاهی و شعور ضد قهرمان داستان و اشراف بورژوا و فرو افتادن به قعر طبقات اجتماعی و زلزله در تغییر سرنوشت خویشاوندان شیخ بوالارواح.

۴- جهان بینی پنهان وطار در ستایش از اشتراکی کردن امور عمومی و فروپاشی تیول داران بزرگ و اشراف بورژوا و خائنان داخلی به انقلاب و مشارکت دهقانان در دسترنج خود بود. وی با یادآوری اینکه فتودال در این کشور محکوم به مرگ است، اثری ماندگار از خود برجای گذاشت و همین امر یعنی پیکار ادبی با فتودالها و اشراف که جزء جریانهای آن روز الجزایر بود، عظمت کار وی را خاطر نشان می‌کند.

۵- پیکار نویسنده، مکان و شخصیت‌ها در درگیری گفتمانها جلوه می‌شود و «الزلزال» رمان پیکار گفتمان طبقات است.

۶- قانون بنیادینی که وطار در اثر خود از آن پیروی کرد، پرورش معیارهای اساسی زندگی اجتماعی در فرآیند تحول تاریخی آن و ترسیم این معیارها در قالب افراد مختلف. به همین سبب است که توانست در هر پرده‌ای از رویدادهای اجتماعی نیروهای عظیم حاکم بر تحول تاریخی را به طور ملموس نشان دهد.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- در تحلیل گفتمان به همه‌ی این موارد بافت موقعیت می‌گویند. در بافت موقعیت (context of situation) هم یک عنصر یا متن در چارچوب موقعیت خاصی که تولید شده است، مد نظر قرار می‌گیرد. بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی همه از این نوع هستند. (بهرامپور، ۱۳۷۹: ۱۲۴)
- ۲- استعمارگران فرانسوی برای استعمار بیشتر الجزایر مصادره‌ی زمین‌های کشاورزی را بهترین راه می‌دانستند و از آنجایی که زمین برای یک الجزایری رمز بقا و عزت بود، با غصب آن از سوی فرانسویها باعث آوارگی و فقر و بیچارگی صاحب آن و نابودیش می‌گردید و بلافاصله تحت قوانین مالیک فرانسه درمی‌آمد و بازگرداندن آن به الجزایریها غیرممکن بود و زمانی که فرانسه احساس ضعف نمود، این زمینها را به دست

نشانده‌های الجزایری خود داد که همان تیول‌داران بزرگ الجزایری بودند و در سالهای بعد از استقلال یعنی سال ۱۹۶۲ نیز همین تیول‌داران بزرگ بانفوذی که در حکومت داشتند، به راحتی زیر بار اصلاحات نمی‌رفتند. (سلمان، ۱۹۸۱: ۳۸-۳۶)

۳- کشور الجزایر ۸، یک کشور زراعی با آب و هوایی حاصلخیز است. مساحت زمین‌های آن تقریباً ۷۰۰۰هکتار است و از مهمترین محصولات آن می‌توان به انگور، سبزی، زیتون و گندم اشاره کرد. در آن زمان چهار نوع مالکیت بر زمین رواج داشت: مالکیت دولتی، اوقاف، املاک مشاع که همه‌ی افراد قبیله براساس توان خود در آن شریک بودند و مالکیت خصوصی. اما فرانسه با غصب زمینهای کشاورزی و واگذاری آن به مستعمره‌نشینان اروپایی به بهانه‌ی مشارکت صاحبان این زمینها در قیامهای مردمی راه را برای تصرف هرچه بیشتر و سوء استفاده از این زمینها برای کشت انگور به منظور تولید مشروبات الکلی و توقف کشت گندم و برنج و سایر حیوانات باعث شد که الجزایر به کشوری واردکننده‌ی این اقلام تبدیل شود و دچار زوال و عقب‌ماندگی شود و بیشتر کشاورزان مجبور بودند که به مزدوری تن دهند. (قادری، ۱۳۸۹: ۲۷-۲۹).

۴- طاهر وطار در سال ۱۹۳۶ در خانواده‌ای بربر و روستایی در شرقی‌ترین نقطه‌ی الجزایر به اسم «صدراته» متولد شد و پسری بود که بعد از سه فرزند مرده به دنیا آمد. به همین دلیل خیلی نازپرورده و برخوردار بود و در شهر نزدیک روستایشان به مدرسه «جمعیه العلماء» پیوست و به دلیل نبوغ سرشارش پدرش او را در سال ۱۹۵۲ به قسنطینه برد تا در مدرسه شیخ عبدالحمیدین بادیس دروس فقه و حدیث بیاموزد و چندی را نیز در دانشگاه «زیتونه» تونس گذراند، ولی برای استقلال کشورش از دانشگاه انصراف داد و در سال ۱۹۵۶ به جبهه‌ی آزادی‌بخش ملی پیوست تا سال ۱۹۸۴ به فعالیت پرداخت. و رمانها و قصه‌ها و نمایشنامه‌هایی از خود به یادگار گذاشت تا اینکه در تابستان سال ۲۰۱۰ در ۷۴ سالگی وفات یافت. «وطار» به جز چند وقتی را که در دانشگاه «زیتونه» درس خواند، دیگر تحصیلات دانشگاهی ندارد و می‌توان گفت از آن دسته نویسندگانی است که خود در راه پرورش فرهنگی - معنوی خود گام برداشته و مانند بسیاری از نویسندگان عرب جامعه را دانشگاه خود قرار داده است. «وطار» از نویسندگان چپی است ولی با وجود این به اسلامیت و عربیت خود افتخار نموده و این دو امر از موضوعات پربسامد در آثارش است. و مرحله‌ی پختگی داستان فنی الجزایر با او و «عبدالحمید بن هدوقه» شروع شده است. از آثارش مجموعه داستانهای کوتاه: دخان من قلبی (۱۹۶۱)، الطعنات (۱۹۷۱)، الشهداء یعودون هذا الاسبوع (۱۹۷۴) و در زمینه‌ی نمایشنامه: علی الصفة الأخری (۱۹۵۹)، الهارب (۱۹۵۹) و در زمینه رمان: اللاز (۱۹۷۴)، الزلزال (۱۹۷۴)، الحوات والقصر (۱۹۷۴)، عرس بغل (۱۹۸۳)، العشق و الموت فی الزمن الحراشی (۱۹۸۲)، تجربة فی العشق (۱۹۸۹)، رمانة (۱۹۷۱)، الشمعة و الدهالیز (۱۹۹۵)، الولی الطاهر یعود الی مقامه الزکی (۱۹۹۹)، الولی الطاهر یرفع یدیه بالدعاء (۲۰۰۵). (نساج، ۱۹۸۲: ۲۵۶) وطار در زمینه چاپ و نشر آثارش جدیدت چندان نداشت و برای همین است که یک اثرش با تاریخهای مختلف ذکر شده و در یک زمان اغلب آثارش را به چاپ رسانده است. (همان: ۲۵۵)

۵- که از آن به «مهام البناء الوطنی» تعبیر می‌شد، عبارت بودند از انقلاب کشاورزی، اشتراکی نمودن موسسات عمومی صنعتی و تجاری، پزشکی و آموزش رایگان و مشارکت دموکراتیک در زمینه‌ی اصلاح آموزش عالی و بسیج دانشجویی. (بلحسن، ۱۹۸۹: ۱۴۲)

۶- در این دوره ما نویسنده‌ای را نمی‌یابیم که به این مساله نپرداخته باشد و هرکدام با اسلوب خاص خود مثلا مولود فرعون (۱۹۱۳-۱۹۶۳) در اولین داستانش یعنی القبائل بدین مساله می‌پردازد و محمد دیب (۱۹۲۰-۲۰۰۳) نیز در رمان الدار الكبير (قادری: ۲۸۸-۲۸۹)

#### کتابنامه

#### الف) کتاب‌ها

#### - قرآن

- ۱- تئودور وگلدمن، لوئیس. (۱۳۸۱). «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات»، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران، نشر چشمه.
- ۲- احمدی، بابک (۱۳۷۵). «ساختار و تاویل متن»، جلد اول، تهران، نشر مرکز، چ ۵.
- ۳- بهرامپور، شعبانعلی. (۱۳۷۹). «درآمدی بر تحلیل گفتمان و تحلیل گفتمانی»، تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان.
- ۴- الزبیری، محمد العربی. (۱۹۹۹). «تاریخ الجزائر المعاصر»، دمشق، اتحادالکتاب العرب.
- ۵- ستوده، هدایت‌الله. (۱۳۷۸). «آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)»، تهران، نشر معراج، چاپ پنجم.
- ۶- سلمان، نور. (۱۹۸۱). «الأدب الجزائري فی رحاب الرفض و لتحریر»، بیروت، دارالعلم للملایین، ط ۱.
- ۷- سلیمان، نبیل. (۲۰۰۳). «جمالیات و شواغل روائية»، دمشق، اتحادالکتاب العرب.
- ۸- شریبط، احمد شریبط. (۱۹۹۸). «تطور البنية الفنية فی القصة الجزائرية المعاصرة»، دمشق، اتحادالکتاب العرب.
- ۹- صمیلی، یوسف. (۱۹۹۵). «موازین نقدية فی النص الثري»، بیروت، المكتبة العصرية.
- ۱۰- فاطمه. (۱۳۸۹). «سیری در تحول ادبیات معاصر الجزائر»، یزد، انتشارات دانشگاه یزد.
- ۱۱- گلدمن، لوسین. (۱۳۷۱). «جامعه‌شناسی ادبیات (دفاع از جامعه‌شناسی رمان)»، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران، نشر هوش و ابتکار.
- ۱۲- لوکاج، جورج. (۱۳۸۰). «جامعه‌شناسی ادبیات»، ترجمه: محمد جعفر پوینده، تهران، نشر چشمه.

۱۳- لودویگ، شوکینگ لوین. (۱۳۷۱). «جامعه شناسی ذوق ادبی»، ترجمه: فریدون بدره ای، تهران، توس.

۱۴- مخلوف، عامر. (۲۰۰۰). «الرواية و التحولات في الجزائر: دراسات نقدية في مضمون الرواية المكتوبة بالعربية»، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.

۱۵- النساج، سيدحامد (۱۹۸۴). «بانوراما الرواية العربية الحديثة»، بيروت، المركز العربي للثقافة و العلوم، ط ۱.

۱۶- وطار، طاهر، (۱۹۷۴). «رمان الزلزال»، الجزائر، الشركة الوطنية للنشر والتوزيع.

#### ب) مجله ها

۱۷- بلحسن، عمار. (۱۹۸۹). «صراع الخطابات حول القصة و الايديولوجيا في رواية «الزلزال» للطاهر وطار»، مجله فصول، القاهرة، المجلد الثامن، العددان ۱ و ۲، ص ۱۳۰-۱۴۳.

۱۸- النساج، سيدحامد. (۱۹۸۲). «الطاهر وطار و الرواية الجزائرية»، مجله فصول، القاهرة، المجلد الثاني، العدد الثاني، ص ۲۵۴-۲۶۰.

#### ج) منابع مجازی

۱۹- امين، محمد، (۲۰۱۰)، «الطاهر وطار.. رائد الرواية العربية في الجزائر»،

<http://www.rnw.nl/arabic/article/159706>

۲۰- فيلالی، حسین، (۲۰۱۰)، «الصفة والشبيه المتخفي مقارنة سيميائية في رواية الزلزال

للأديب الجزائري الطاهر وطار»،

<http://montadayatmatidja.a7larab.net/montada-f70/topic-t1743.htm>

۲۱- مصطفى، بلمشري، (۱۹۸۱)، «قراءات في القصة والرواية: الرواية الجزائرية

ومسائرتها للواقع»، مجلة الموقف الأدبي، اتحاد الكتاب العرب، دمشق، العدد ۱۱۸

۲۲- <http://awu-dam.org/mokifadaby/118/mokf118-018.htm>

فصلنامه‌ی لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)  
(علمی - پژوهشی)  
سال سوم، دوره‌ی جدید، شماره‌ی هفتم، بهار ۱۳۹۱

اتجاه سوسیولوجی الی اعمال طاهر و طار  
«روایة «الزلزال» نموذجاً برؤية لوسیان جولدمان»\*

الدكتور صلاح الدين عبدی  
الأستاذ مساعد بجامعة همدان

الملخص

شیخ الروائی الجزائری «طاهر و طار» من الروائیین الذین یعرض بروایاته الجزائریة بطمّیها و طمیمها. روایة «الزلزال» من روایاته الشهیره الی یشیر فیها الی قانون الاصلاح الزراعی. الروایة تُعبّر عن موقف الكاتب الذی یؤمن بالاشتراکیة کحل حتمی لمعاناة المجتمع الجزائری. الإشادة بالاشتراکیة و کراهیة الاقطاعیة والارستقراط البورجوازی هی الایدیوجیة الكامنة فی الروایة و الی الی الی المجابهة المتناقضة بین الأحداث و أماكن المدینة و البطل المضاد و هذه الاشادة و الكراهیة منبثقتان من الصراع الحتمی بین الزراعین ضد الاقطاعیة و البورجوازیة. روایة «الزلزال» هی روایة صراع الخطابات. یشهدف هذا البحث، لمناقشة روایة «الزلزال» برؤية لوسیان جولدمان الذی یبحث عن علاقات بین الادب و ایدیولوجیة الكاتب.

الكلمات الدلیلیة

السوسیولوجیا الادبی، طاهر و طار، الزلزال، جولدمان.

\* - تاریخ الوصول: ۱۳۹۰/۰۵/۱۵ تاریخ القبول: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰

عنوان برید الكاتب الإلكتروني: s.abdi@basu.ac.ir